

تفتازانی او را در ۷۷۹ به شاه شجاع مظفری معرفی کرد، شاه او را با خود به شیراز برد و ماسو
تدریس در مدرسه دارالشفاء کرد. پس از گشوده شدن شیراز به دست تیمور، این مرد او را به
سمرقند برد ولی وی پس از سرگ تیمور دوباره به شیراز آمد و در آنجا به سن ۷۴ سالگی درگذشت.
آرامگاه او اینک در محله سروزک زیارتگاه است. از آثار اوست: «الکبری فی المنطق» و
«شرح مواقف عضدالدین ایچی».

□

سفرنامه‌های پرتغالی و اسپانیولی درباره ایران

حسن جوادی

در دوره صفویه

مطالعه سفرنامه‌های اروپایی درباره ایران می‌تواند کمک زیادی به گرد-
آوری مواد لازم برای تاریخ اجتماعی ایران بکند. چون اگر این سفرنامه‌ها
حتی نظر خصمانه‌ای داشته باشند، باز مسائل را از دیدی مورد بررسی قرار
می‌دهند که یکی از نقطه نظر تاریخ‌نویسان درباری فرق دارد. در دوره صفویه
تعداد سیاحانی که به ایران سفر کردند افزونی گرفت و سفرنامه‌های فوق‌العاده
جالبی چون نوشته‌های شاردن، تاورنیه، پیترو دلاواله و غیره چاپ شدند.
از این میان سفرنامه‌های پرتغالیان و اسپانیولها در عصر صفوی تا حد زیادی
ناشناخته مانده‌اند، نه تنها مدارک خطی زیادی در کتابخانه‌های لیسبون و مادرید
درباره ایران وجود دارد که مورد مطالعه قرار نگرفته، بلکه آثار عمده چاپ
شده سیاحان مشهور این دو کشور نیز به فارسی ترجمه نشده است. گذشته از
استفاده‌های پراکنده و ضمنی از اینگونه نوشته‌ها در بعضی از مطالعات مربوط
به دوره صفویه، تنها نصرالله فلسفی^۱ و خانابای بیانی^۲ شرح نسبتاً کاملی از
روابط سیاسی بین ایران و پرتغال و اسپانیا نوشته‌اند، ولی البته آنها سفرنامه-
های مذکور را مستقیماً مورد مطالعه قرار نداده‌اند.

می‌دانیم در دوره‌ای که به «عصر اکتشافات بزرگ دریایی» شهرت
یافت، ملل اروپایی شروع به دست‌درازی به نقاط دیگر جهان کرده
پایه‌های استعمارگریهای قرون بعدی را ریختند. گسرچه قبل از این تاریخ

۱. نصرالله فلسفی، سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، سازمان کتابهای چینی، ۱۳۴۲.

۲. خانابای بیانی، روابط ایران و اروپای غربی در دوره صفویه، به زبان فرانسه، پاریس ۱۹۳۷.

هم بعضی از اروپائیان رابطه داشتند.^۱ ولی عصر واقعی استعمار اروپایی هنوز شروع نشده بود. در وهله اول، نوشته‌های پرتغالیان بعنوان پشتوان استعمار اروپایی در شرق خود موضوع جانبی است برای تحقیق و بررسی درثانی، از لحاظ وضع اجتماعی آن روزگار ایران اطلاعات جالبی به دست می‌دهند. بعلاوه، مثل سایر سفرنامه‌های اروپایی، انسان با خواراندنشان احساس می‌کند که فاصله فکری بین اروپائیان و ایرانیان و تأثیر نهضت رنسانس هم از لحاظ فرهنگی و هم اقتصادی بطور وضوح محسوس است. از طرفی، اروپا بعد از آغاز رنسانس کم‌کم ارزشهای قرون وسطی را پشت سر می‌نهد و با اکتفا دادن به فرد به سوی عصر جدیدی پیش می‌رود. بر اثر اختراع چاپ و گسترش علم و ظهور مردانی بزرگ در این دوره، سیاحتان و دریانوردان نیز با روحی تازه و کاوشگر به سوی نقاط ناشناخته جهان روی می‌آورند. البته همراه این روح کنجکاوی حس تمالک و تصاحب ثروتها و سرزمینهای جدید نیز بیش از پیش به چشم می‌خورد و حتی دین مسیح نیز دستاویزی برای نیل به چنین اغراضی می‌شود. از سوی دیگر، ایران، پس از رسیدن به ثبات و آرامش نسبی در دوره صفویه، دوباره گرفتار فتنه افغان و ناپسامانیهای بعدی می‌گردد، و علم و ادب دچار فترت می‌شود. تنها چاپخانه‌ای که توسط ارمنه و مبلغین مسیحی در اوایل قرن هفدهم در جلفای اصفهان تأسیس شده بود بزودی از میان می‌رود و چاپ کتاب تا قرن نوزدهم در ایران به تعویق می‌افتد. به همین نسبت نیز اطلاع ایرانیان از خارج و از پیشرفتهای دیگر جهان دچار رکود می‌گردد.

۱- مقدمات و علل گسترش امپراطوری پرتغالی در ماوراء دریاها

کشف راه دریایی هند توسط دریانوردان پرتغالی بی‌شک یکی از مهمترین وقایع تاریخ جهان است، و عده‌ای از مورخین آن را آغاز عصر جدید می‌دانند. پیش از آنکه دریانوردان شبه جزیره ایبری افریقا را دور بزنند و یا آمریکا را کشف کنند، اجتماعات انسانی، جدا و بی‌خبر از هم، در نواحی مختلف دنیا بسر می‌بردند و اطلاع چندانی از حال یکدیگر نداشتند. مردم آسیا و اروپا از اجتماعاتی که در تمام آمریکا و قسمت بزرگی از افریقا و نواحی اقیانوس آرام وجود داشتند بی‌خبر بودند. اروپای غربی اطلاع کمی از تمدنهای آسیا و شمال افریقا داشت. اهالی نقاط

۱. رجوع کنید به مقالات نگارنده در بررسیهای تاریخی در این باره: «ایران از نظر مسافرن اروپایی» بعد از اسلام تا حمله مغول، سال ۶ - شماره ۴ - ص ۱۹۸ - ۱۹۷؛ «ایران از دیده سیاحتان اروپایی در دوره ایلخانان»، سال ۷، شماره ۲۴ - ۴۲، و سال ۸، شماره ۱، ۱۵۲ - ۱۵۱ و ۱۲۱ - ۱۲۰ عصر تیموری، سال ۸، شماره ۳، ۱۸۶ - ۱۸۵. «ایران از دیده ونیزیان»، سال ۸، شماره ۶، ص ۸۹ - ۱۳.

ناشناخته نیز به طریق اولی هیچ گونه اطلاعی از اروپا و بعضی نواحی آسیا نداشتند. در سایه کوشش دریانوردان پرتغالی و پشتانزان کستیلی بود که شاخه‌های پراکنده عالم انسانی به هم نزدیک شدند. چنانکه گذشت، البته در این کار نیت بشر دوستانه‌ای در میان نبود، و شاید هم نتیجه برای بعضی از منل کشف شده قاجعه بار بود، ولی بهرحال این دوره جدید در تاریخ بشر را از پراکندگی و در عین حال وحدت نژاد خود در سراسر دنیا آگاه ساخت و بزرگی کره‌ای را که در آن زندگی می‌کند برآ آشکار نمود.

پرتغال اولین کشور اروپایی بود که برای بسط حیطه قدرت خویش استعمارگری را به سبک اروپایی، به شیوه‌ای که در قرن نوزده و اوایل قرن حاضر به اوج خود رسید شروع کرد و یکی از آخرین کشورهایی است که هنوز به این شیوه علنی استثمار در آنگولا و موزامبیک ادامه می‌دهد بی آنکه بخواهد ماسک تظاهری به چهره بزند و یا از روش دیگری استفاده کند. گسترش امپراطوری پرتغال با فتح شهر سبتیه^۱ از مسلمانان در ۱۴۱۵ شروع شد و با استقلال یافتن برزیل در ۱۸۲۵ پایان یافت. کشور کوچک تقریباً گمنامی که تا ۱۶۴۰ جمعیتش از یک میلیون و دوست هزار نفر تجاوز نمی‌کرد به قیمت جان صدها هزار برده آفریقایی و در سایه محصولات کشاورزی و طلا و الماس برزیل و عواید سایر مستعمرات خود توانست نه تنها استقلال خویش را در برابر دیگر منل اروپایی حفظ کند، بلکه زبان و مذهب و آداب و رسوم را نیز به منل آفریقایی و اهالی برزیل تحمیل نماید و نفوذ خود را تا جزایر خاور دور برساند.

برای گسترش ناگهانی قدرت دریایی مردم شبه جزیره ایبری و خاصه پرتغالیان، دلایل زیادی ذکر کرده‌اند ولی تاریخ نویسان در علل عمده آن متفق القول نیستند. می‌توان گفت که مجموعه‌ای از انگیزه‌های مذهبی، اقتصادی، نظامی و سیاسی دست به دست هم داده باعث بوجود آمدن امپراطوری پرتغال در ماوراء دریاها شدند و واضح است که در زمانهای مختلف اهمیت و یا اثر هر یک از این علل تفاوت می‌کرده است. موقعیت جغرافیایی شبه جزیره ایبری خود عامل مهمی بود، زیرا که به علت واقع شدن در منتهالیه غربی اروپا دسترسی به شرق و کالاهای گرانبهای آن از راه خشکی مشکل بود و اسکان پیدا کردن راههای جدید از طریق اقیانوس اطلس را به ذهن مردم ستواتر می‌ساخت. ضمناً باید گفت که در اوایل، رسیدن به هندوستان مورد نظر نبود. هانری دریانورده، عموی پادشاه پرتغال، که سوچد و مشوق دریانوردی پرتغالیان بود، هدفش رسیدن به هند نبود بلکه می‌خواست به معادن طلای گینه دست یابد و با امپراطوری مسیحی پرتغالیان (که می‌گفتند در هند و یا حبشه است و بطور کلی این دو جا را با هم مخلوط می‌کردند) رابطه برقرار نماید و شاید علیه مسلمین با او متحد شود.^۲ اتانان قسطنطنیه به دست عثمانیان این اتحاد را ضروری ساخته بود. هنگامی که هانری دریانورد بر سپاه مسلمین در شهر سبتیه واقع در منتهالیه شمال آفریقا غلبه کرد از زندانیان اعراب مغربی اطلاعات جالبی درباره راههای کارا و زوئی آفریقا و منابع طلای گینه و ساحل غربی آن قاره کسب کرد و مصمم به کشف جناح غربی آفریقا گردید. اکتشافات دریایی زمان هانری سفرهای

1. Conquistators

2. Ceuta

3. C. R. Boxer, *Four Centuries of Portuguese Expansion, 1415-1823: A succinct Survey*, University of California Press, 1969, p. 7.

بزرگ بعدی را پی‌ریزی کرد که در اثر آنها در مدت کمتر از یک قرن بیش از نصف کرهٔ ارض کشف گردید. ناگفته نماند که پرتغالیان تنها به مقاصد منوی قنغ نبودند و منافع اقتصادی را نیز از نظر دور نداشتند: از همان اوایل اکتشافات خود، تجارت برده همراه باطلای گینه متبع در آمد سرشاری گردید، و بعد از سرگ هائری دریانورد در ۱۴۶۰ به دست آوردن ادویه شرق اهمیت زیادی پیدا کرد. هنگامی که در سال ۱۴۹۸ ولسکوداگما به بندر کالی کوت رسید، که انبار ادویه در ساحل هند بود، تجار متعجب تونس‌سی ساکن آنجا از ملوانان او پرسیدند که چه (فکری) شیطانی آنها را تا آنجا کشانده است؟ جواب دادند: «فکرینیدا کردن سیحیان و ادویه!»^۷ عامل مهم دیگری که قابل ذکر است اینکه در تمام قرن پانزدهم پرتغال پادشاهی یکپارچه‌ای بشمار می‌رفت فارغ از نفاق و جنگهای داخلی‌ای که بعضی از سمانک اروپایی دچارشان بودند. فرانسه دچار آخرین مراحل جنگهای صد ساله بود و انگلستان گرفتار کشمکش با فرانسه و گرفتار جنگهای «گل‌سرخ» بود و منازعات داخلی ایتالیا و اسپانیا را نیز آسوده نمی‌گذاشتند. بعلاوه وجود سردی چون هائری دریانورد که با کوشش خستگی‌ناپذیر خود وسایل دریانوردان را آماده می‌ساخت و آنها را به مسافرت تشویق می‌کرد، خود عامل عمده دیگری بشمار می‌رفت. یکی از مورخین انگلیسی می‌گوید: «گرکزستف کلمب در ۱۴۹۲ دنیای جدید را برای پادشاهی کاستیل پیدا کرد؛ اگر ولسکوداگما در ۱۴۹۸ به هند رسید؛ اگر بارتلومی دیاس در ۱۴۸۷ دماغه طوفانها را دور زد؛ اگر ساؤلان در ۱۵۲۰-۲۲ دنیا را دور زد، استاد و معلم همهٔ اینها کسی جز هائری دریانورد نبود.»^۸ در زمان هائری، دریانوردان پرتغالی قدم به قدم ساحل غربی افریقا را کشف کردند و به نواحی گینه رسیدند، که ادیسی و سایر جغرافیادانان مسلمان بعلت و فور نعمت بدان نام «بلاد غنا» داده بودند. چندی پس از سرگ او، بارتلومی دیاس به مستحالیه جنوب افریقا رسید و دریات که خط ساحلی به سوی شرق ادامه می‌یابد، ولی بعلت ناراضی و خستگی زیاد ملوانانش نتوانست زیاده پیشروی کند و دماغه‌ای را که کشتیهایش در آنجا دچار طوفان شده بود، «دماغه طوقانها» نامید. پس از بازگشت پادشاه پرتغال موسوم به دن خوان دوم، که تحقق آرزوهای دیرینه‌اش را دریافتن راه جدید شرق می‌دید، نام آنرا «دماغه اسپدواری» گذاشت.

چنانکه گذشت، دورزدن افریقا بتدریج و در مراحل مختلف انجام پذیرفت، و در نوردیدن فواصل نسبتاً کم برای ملوانان آزموده پرتغالی مشکل نبود، گرچه در بازگشت مبارزه با بادهای شمالی و جریانهای کنار ساحل سفر را پرمخاطره می‌ساخت. ولی از همه مهمتر، ترس آنها از دریاهای ناشناخته بود که شاید برای مردم روزگار ما غیر قابل درک باشد. تقریباً تمام دریانوردان آن دوران کوشش می‌کردند که از «دماغه نه»^۹ زراتر نروند چه فکر می‌کردند که جنوب این ناحیه با «دریای تاریکی»^{۱۰} غیر قابل کشتیرانی است. مردمان تحصیلکرده از کروییت زمین اطلاع داشتند ولی دنیا را به دو ناحیهٔ سبکون و غیر مسکون تقسیم می‌کردند و می‌گفتند آفتاب بعدی نزدیک خط استواست که دنیا بجزو می‌آید و تمام موجودات زنده هلاک می‌شوند. سیاهی رنگ مردمان شمال افریقا و پهنه وسیع و لم‌بزرع صحرای کبیر را

7. *Ibid.* p. 14. 8. Denis Penrose, *Travel and Discovery in the Renaissance, 1420-1629*, Cambridge, Mass., 1952, p. 95. 9. Cape Nun 10. Mare Tenebrum

بعنوان عدم وجود حیات در نقاط گرمتر ذکر می کردند. اکثر مردم معتقد به اژدها و حیوانات غول پیکری بودند که کشتیها را درهم می شکستند. حتی جغرافیادانان عرب که اطلاعات بیشتری داشتند و نزد اروپاییان مورد احترام بودند مسافرت در اقیانوس اطلس را خطرناک می دانستند و مردم را از این کار برحذر می کردند.

پرتغالیان بتدریج و در مراحل مختلف دور افریقا را پیمودند تا به دماغه اسپانیا رسیدند، و با پیشرفت سفرهای دریایی معلومات دریانوردان افزوده گشت - معلوماتی که حاصل دانش یونانی، تجربیات منجمان و ریاضیدانان عرب و یهودی بود - و دانش جدید دریانوردی را پایه گذاری کرد. در اواخر قرن پانزدهم دریانوردان پرتغالی تقریباً با صحت زیاد می توانستند موقعیت خود را در دریا تعیین نمایند. وسایل عمده دریانوردی آنها قطب نما، اسطرلاب و نقشه های دریایی بود که استفاده از آنها بهتر و بهتر می گشت. با اینهمه اکثر دریانوردان بیشتر از نشانه های طبیعی چون رنگ خاص دریا در سواحل مختلف، علتهای دریایی، نوع ماهی و پرندگان و غیره برای تعیین موقعیت خود استفاده می کردند. قطب نما که ظاهراً از چین و از طریق سمالک اسلامی به اروپا رسیده بود^{۱۱} در این دوره رواج می یافت. استفاده دقیق از قطب نما وقتی عملی گردید که معلوم شد نقاط مختلف کره ارض انحراف مغناطیسی متفاوتی دارند و به نظر می رسد که این نکته برای اولین بار توسط کریستف کلمب در ۱۴۹۸، شرح داده شد.^{۱۲} دریانوردان اسلامی آشنایی زیادی با نجوم و وسایل نجومی داشتند و عرض جغرافیایی و جهات اربعه را به کمک اسطرلاب پیدا می کردند، ولی در مورد استفاده از اسطرلاب توسط اروپاییان در دریانوردی بین محققین اختلاف هست. به نظر می رسد که قبل از ۱۴۸۰، اروپاییان به ندرت از این آلت در کشتیها استفاده می کرده اند.^{۱۳} در همین اوان اسطرلاب خاصی ساخته شد که به وسیله آن ارتفاع آفتاب را هنگام ظهر می گرفتند، آنگاه انحراف آنرا در جدول خاصی که برای هر روز داشتند پیدا می کردند. مجموع این دو عدد را از ۹۰ درجه کم می کردند و باقیمانده فاصله کشتی با خط استوا بود. برای دقت بیشتر اسطرلابهای چوبی بزرگی را به کار می بردند و ملوانان در ساحل پیاده شده پس از اندازه گیری موقعیت خود حرکت می کردند.

۱۱. حتی قبل از میلاد مسیح فال گیران چینی فاشنی چوبی داشتند که به وسیله مغناطیسی کوچک که در دسته آن بود بطرف جنوب می چرخید؛ ولی قبل از قرن نهم میلادی مدرکی در دست نیست که دریانوردان چینی که به تبلیغ فارس و بحر احمر آمد و شد می کردند از قطب نما استفاده می کردند. اولین بحث قطب نما در رساله های چینی به تاریخ اواخر قرن یازدهم میلادی می شود. در اروپای اسلامی معتمد سولفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات خود برای اولین بار در حدود ۱۲۳۲ از «قطب نما» اسم می برد که گویا قریب دسال پیشتر از این تاریخ پیش دریانوردان عرب دیده بود. نویسنده عرب، بیلو بیجاسکی در کتاب خویش به نام کنزالتجار (۱۲۸۲) سوزن مغناطیسی شده ای را وصف می کند که بروی قطعه چوبی بر روی آب شناور بوده و دریانوردان عرب بین طرابلس و اسکندریه از آن در جهت یابی استفاده می کرده اند. همین نویسنده می گوید که ناخدایان دریای هند از نوعی ماهی آهنین و توخالی که بر آب شناور می ماند در جهت یابی استفاده می کنند که همیشه سرش به طرف شمال و دمش به سمت جنوب می ایستد. اولین ذکر قطب نما در منابع اروپایی به سال ۱۲۸۷ میلادی می شود، ولی شرح مفصل آن در رساله ای به تاریخ ۱۲۶۹ می آید. نزوح کلیه به مقاله «قطب نما» در «دایرة المعارف بریتانیکا»، چاپ ۱۹۷۲.

12. René Taton, *History of Science, Ancient and Medieval Science from the Beginnings to 1450*, English translation by A. J. Pomerans, New York, 1957 i, P. 523.

13. Björn Landström, *Bold Voyages and Great Explorers*, New York, 1964. P. 213.

این تحولات در تکنیک دریانوردی مقارن شد با پیشرفتی عمده در فن کشتی‌سازی در قرن سیزدهم سکان متحرکی در پشت کشتیها قرار داده شد که برخلاف سفاین قدیم سکان بان می‌توانست به آسانی مسیر خاصی را تعقیب نماید. بعلاوه از ۱۴۲۷ به بعد پرتغالیان نوعی کشتی سه بادبانی به نام کاراول^{۱۴} ساختند که نقش عمده‌ای در عصر اکتشافات دریایی بازی کرد. این کشتی سبکتر و سریعتر از سفاین تجارتی بود و در عین حال سه بادبان سه گوش آن که از سه دکل جداگانه بطور سوراخ آویزان بودند، اسکان زیادی برای مانور و تغییر مسیر در هوای ناساعد را می‌داد.

با وجود اینکه هر یک از این عوامل سهم مهمی در گسترش امپراطوری پرتغال در ساوراء دریاها داشت، این کار به سادگی عملی نشد. کشف راه دریایی هند از طریق افریقا ضربه بزرگی بود به تجارت مصر و جمهوریهای ونیز و جنوا با شرق و خاصه هند که تا آن زمان از راه خلیج فارس و یا بحر احمر انجام می‌گرفت و پس از رسیدن کالای تجارتی به اسکندریه، ونیزیان و جنواییان آنرا به اروپا حمل می‌کردند. این تجارت برای مصر اهمیت اقتصادی فوق‌العاده‌ای داشت و سلطان مملوکی مصر، قانصوه، برای اینکه از اقدامات پرتغال برای از میان بردن حاکمیت مصر در بحر احمر و اقیانوس هند جلوگیری کند، به پشتیبانی بایزید دوم، که به حفظ اماکن مقدسه اسلام در حجاز علاقه‌مند بود، تعدادی کشتیهای جنگی ساخت. می‌گویند بایزید برای این منظور ۳۰۰ توپ، ۱۵۰ تیر بزرگ، ۳۰۰۰ پارو و مقدار زیادی وسایل دیگر فرستاد و فرمانده شهسور ترک، کمال رئیس، را مأمور این کار ساخت. ولی قانصوه نتوانست جلو پرتغالیها را بگیرد.^{۱۵}

جمهوری ونیز، نیز یکی از بزرگترین شوقین مصریان علیه پرتغال بود و پس از مسافرت واسکوداگاما در ۱۴۹۷، ونیزیان سخت متوحش شدند که مبادا خطری متوجه تجارت ادویه آنها شود. در ۱۵۰۲، عیاش حاکم ونیز جلسه‌ای تشکیل دادند و گفتند باید «تدبیری بیندیشیم و نگذاریم که پادشاه پرتغال طلا و نقره ما را از دستمان بدر برد و تجارت و رفاه ما را به نابودی کشاند.»^{۱۶} اسکان حفر کانال سوئز نیز مورد بحث قرار گرفت^{۱۷} و سفرای ونیز به حضور پادشاه مملوکی مصر رسیدند و راههای مختلفی برای دفع شر پرتغالیان پیشنهاد کردند. ولی ترس ونیزیان به خاطر از دست دادن بازار ادویه، و خاصه قفل، بی‌اساس بود. چون هم به خاطر گرانی هزینه حمل، و هم به خاطر سرغوب نبودن نوع آن، قفل پرتغال نمی‌توانست با قفل ونیزیان رقابت کند. درست است که تجارت ادویه ونیز از ۱۴۹۶ تا ۱۵۲۰ دچار بحران سختی شد، ولی این امر بعلمت جنگهای ونیز با عثمانی، جنگهای عثمانی و ایران، عدم امنیت راهها و بی‌ثباتی وضع مصر بود. در ۱۵۱۷، عثمانیان سوریه و مصر را گرفتند و ثباتی که بعد از این تاریخ بوجود آمد تجارت ادویه ونیز را به حالت سابق برگرداند.

14. Caravel

15. *Islam Medeniyeti Tarihi*, W. Barthold, Fuad Köprülü tarafından Basılan kitap izah ve düzeltmeler, (چاپ دوم، آنکارا، ۱۹۶۳) ص. ۲۲۷

16. Henri Hooser, *La Modernité du xive siecle*, Paris 1930 P. 91.

۱۷. مدنیت اسلام، پارتوله، با سواش کورپولو، ص. ۲۳۰.

دولت عثمانی با گرفتن مصر و سوریه، حاکمیت خود را بر نواحی شرق مدیترانه مسلم ساخت و بحرا حمر را نیز از تهدید پرتغالیها نجات بخشید. دولت عثمانی چهار بار در قرن ۱۶ سعی کرد تا جلوی پرتغالیان را در اقیانوس هند بگیرد ولی موفقیتی نداشت.^{۱۸} عثمانیان، مانند سلاطین مملوک مصر، بخاطر نبودن چوب در سواحل بحرا حمر و خلیج فارس از لحاظ کشتی سازی دچار محظورات عمدی بودند. سفاین عرب که به این نواحی رفت و آمد می کردند از چوبهای هند و یا شرق آفریقا ساخته شده بودند. برای کشتیهایی که عثمانیان در بصره و یا منطقه سوزن می ساختند چوب را می بایست از جنگلهای توروس واقع در سوریه بیآوردند. گذشته از هزینه حمل چوب، جنگهای مداوم بین ایران و عثمانی مزید بر علت می شد. بخاطر این علل بود که عثمانیان هرگز نتوانستند بطور مؤثری جلوی پرتغالیان را بگیرند.

۲- سفرنامه های پرتغالی و اسپانیولی در باره ایران تا زمان شاه عباس

بین سفر بارتلومی دیاس به دماغه امیدواری در ۱۴۸۷ و رسیدن واسکوداگاما به هند در ۱۴۹۸ دو نفر پرتغالی از راه خشکی عازم شرق شدند. تا اطلاعاتی از مسیر خود به پادشاه پرتغال دن خوان دوم، بدهند. این دو آفونسو دو پایوا^{۱۹} و پرودا کویلیها^{۲۰} نام داشتند و از راه ایتالیا و رودس به قاهره و سپس در بهار ۱۴۸۸ (۵۸۹۳ هـ) همراه تجار مسلمان از راه بحرا حمر به عدن رفتند. در این شهر، پایوا از رفیقش جدا شد تا به حیشه برود و سپس عازم پرتغال شود، ولی در بازگشت به قاهره درگذشت. کویلیها در «کشتی حاجیان» به هند رفت و پس از سیاحت در اکثر بنادر پر ثروت هند به دست آوردن اطلاعات دقیق درباره کشتیرانی، پادهای سومی، وضع تجارت محل و جزیره ماداگاسکار (که مسلمین «جزیره ماه» می نامیدند) به هرگز رفت و از طریق عدن به قاهره بازگشت. او در این شهر، دو یهودی پرتغالی را ملاقات نمود که از طرف دن خوان دوم در جستجوی او بودند و می خواستند اطلاعات بیشتری در باره شرق و خاصه هرمز به دست آورند. کویلیها گزارشی کامل سفرهای خود را توسط یکی از یهودیان به پرتغال فرستاد و این عامل عمدی بود در عملی ساختن سفر دریایی واسکوداگاما و خود او همراه یهودی دوم به هرمز بازگشت. همسفر او که ساموریتش رفتن به هرمز بود، پس از مدتی اقامت در آنجا به پرتغال برگشت، ولی کویلیها بدلباس مسلمانان در آمد و به مکه و مدینه سفر کرد و عاقبت در حبشه مقیم شد. شرح حال این سیاح خستگی ناپذیر و اولین پرتغالی که قدم به خاک هند نهاد، از طریق

۱۸- رجوع کنید به ماخذ زیر:

- M. Longworth Dames, 'The Portuguese and Turks in the Indian Ocean in the Sixteenth Century' in *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1921, Part 1-January, pp. 1-27.
 C. R. Boxer, *The Portuguese Seaborne Empire, 1415-1825*, Pelicon Publications 1969, pp. 58-59. 19. Afonso de Paiva 20. Pero da Covilha:

برای شرح مسافرت این دو رجوع کنید به:

Donald F. Lach, *Asia in the Making of Europe*, University of Chicago Press. 1965 2 vols., I, P. 56.

سفرنامه پدرو و فرانسیسکو آلوارز^{۲۱}، که در سالهای ۱۵۲۲-۱۵۲۰ (۲۹-۹۲۷هـ) به سفارت به دربار حبشه رفته و او را آنجا دیده بود، به ما رسیده است.

واسکوداگانا، در دومین سفر خود به هند در ۱۵۰۲، فجایع زیادی مرتکب شد و امپراطوری استعماری پرتغال را پایه‌گذاری کرد، وی اندکی بعد از او آفونسو دآلبوکرک^{۲۲} (۱۴۵۳-۱۵۱۵) آنرا به اوج قدرت رسانید. آفونسو از خانواده مشهوری بود، با ترکان در مراکش جنگیده و دشمنی آشتی‌ناپذیری با مسلمانان داشت و بی‌علت نبود که بدو لقب «مخوف» داده بودند. او از اول عقیده داشت که باید قلاع عمده و مراکز ادویه را گرفت و راه تجارت اعراب را در بحر احمر و خلیج فارس بکلی بست. پادشاه پرتغال، خوان دوم، نیز دست کمی از او نداشت. و در جواب سلطان مصر که به پاپ پیغام داده بود که اگر پرتغالیان به حملات خود در سواحل هند ادامه دهند مسلمانان اماکن مقدسه فلسطین را با خاک یکسان خواهند ساخت، گفته بود: «در آنصورت پرتغالیان مکه را از روی زمین محو خواهند کرد و بقایای پیغمبر اسلام را به باد خواهند داد»^{۲۳}.

آلبوکرک به سال ۱۵۰۶ (۹۱۲هـ) عازم دریای هند و هرمز می‌شود. شاید این اقدام دولت پرتغال در فرستادن او بی‌علت گزارشی بوده که کویلیها درباره اهمیت اقتصادی وسوق-العجیشی هرمز فرستاده بوده است. ناوگان پرتغالی مرکب از شانزده کشتی بود که فرماندهی آنرا تریستاوودا کونا^{۲۴} بعهد داشت و آلبوکرک با او همکاری می‌کرد. ولی از همان آغاز دو مرد با هم اختلاف داشتند. داکونا سخت علاقه‌مند به اکتشافات جدید بود، در حالیکه آلبوکرک جز به مقاصد نظامی و گرفتن راه ادویه از مسلمانان به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. در ضمن آلبوکرک مخفیانه ماسوریت داشت که پس از به پایان رسیدن دوره خدمت نایب‌السلطنه پرتغال در هند جای او را بگیرد. چون گرفتن دوندرو مذکور بی‌علت کمی نفرت امکان نداشت، آلبوکرک متوجه هرمز گردید و مسقط و چند بندر ساحل عربستان را که اهالی مقاومت نشان داده بودند به آتش کشید.

سلطان هرمز در آن زمان کودکی دوازده ساله به نام سیف‌الدین بود که تحت سرپرستی وزیر شجاع و با تدبیرش خواجه عطار قرار داشت. خواجه عطار بموقع از رسیدن ناوگان پرتغالی مطلع گشته تدابیر لازم را برای دفاع از شهر تدارک دیده بود. کشتیهای پرتغالی در نزدیکی هرمز توقف می‌کنند و آلبوکرک شرایط صلح را پیشنهاد می‌کند، چون موافقت نمی‌شود، جنگ در می‌گیرد. قوای پرتغالی بصورت نیمه‌دایره‌ای سفاین محلی را احاطه می‌کنند و در مدت هشت ساعت مدافعان را شکست می‌دهند. آلبوکرک حومه هرمز را آتش می‌زند و شرایط صلح را تحمیل می‌نماید. سلطان جوان به ناچار قبول می‌کند که دست‌نشانده پرتغال گردد و هر سال خراجی بپردازد. اندکی بعد ماسوری از جانب شاه اسمعیل می‌رسد و مطالبه خراج سالانه را می‌نماید. سلطان و وزیرش از آلبوکرک کسب تکلیف می‌کنند. او نیز چند گلوله توپ و تفنگ به فرستاده شاه می‌دهد و می‌گوید: «بگو پادشاه پرتغال برای لواحی تحت فرمان خود اینگونه

21. Pedro Fransisco Alvares 22. Afonso de Albuquerque
23. Björn Landström, op. cit., p. 205. 24. Tristaõ da Cunha

خراج می‌دهد.^{۲۰} با اینهمه آلبوکرک بزودی از رفتار غرورآمیز خود پشیمان می‌گردد و سعی می‌کند با شاه اسمعیل از در دوستی درآید.

ناوگان پرتغالی قریب یکسال در هرمز می‌ماند، ولی چون بعضی از ناخدایان کشتیها از اقامت در آنجا ناخشنود بودند و شروع به دسیسه کاری با خواجه عطار کردند، آلبوکرک مجبور به بازگشت به هند می‌گردد و در سال ۱۵۰۸ (۹۱۴ هـ) نایب السلطنه پرتغال در آنجا می‌شود. آلبوکرک سعی می‌کرد با شاه اسمعیل (یا به اصطلاح پرتغالیان Xequé Ismael) دوستی کند، زیرا که ایرانیان شیعه بودند و با ترکان و اعراب سنی دشمنی می‌کردند و می‌توانستند متحدینی پر قدرت برای پرتغال باشند. بدین جهت در سال ۱۵۱۳ (۹۱۹ هـ) سیگل فریرا^{۲۱} به عنوان سفارت به دربار شاه اسمعیل می‌رود و حاصل پیامی دوستانه و هدایای زیادی برای او می‌شود. غرض از این سفارت اطلاع از وضع ایران و دعوت شاه صفوی برای همکاری با آلبوکرک برای گرفتن شهرهای عربستان چون مکه، جده، بحرین، قطیف و غیره بود.^{۲۲} هنگامی که سیگل فریرا با فرستاده‌ای از جانب شاه اسمعیل بازمی‌گردد، آلبوکرک با قوای کافی بازگشته و هرمز را در سال ۱۵۱۵ م. (۹۲۱ هـ) کاملاً تسخیر کرده بود. شاه اسمعیل نیروی دریایی نداشت و یک سال قبل در چالدران از ترکان عثمانی شکست خورده بود. در نتیجه آلبوکرک موفق می‌شود معاهده‌ای با او ببندد که مطابق آن سلطان هرمز فرمانبردار پرتغال می‌شد و در عوض پرتغالیها تمهید می‌کنند که علیه عثمانی با ایرانیان متحد شوند و آنها را در گرفتن بحرین از خاندان بنی جبر و فرونشاندن طغیان یک طایفه بلوچ در مکران یاری کنند. آلبوکرک سفیر دومی به سال ۱۵۱۵ بنام فرناو گومز دولموس^{۲۳} به اصفهان پیش شاه اسمعیل می‌فرستد که بعلت از دست رفتن هرمز پذیرایی خوبی از او نمی‌شود. با اینهمه، روابط ایران و پرتغال زیاد خصمانه نبود و چنانکه خواهیم دید پرتغالیهای زیادی به ایران مسافرت می‌کنند.

کشورگشاییهای پرتغال بیش از هر کس دیگر در اثر سماعی آلبوکرک بود و بی‌جهت نیست که هموطنانش بدلقب «مارس پرتغال» را داده‌اند. نبوغ نظامی او واقعاً در خور تمجید بود و کارهای او را می‌توان چنین خلاصه کرد: اول تسخیر سه نقطه مهم سوق الجیشی هرمز، گوا، مالاکا و چند بندر و مرکز تجاری دیگر در گجرات و شرق آفریقا که در درجه دوم اهمیت بودند. به عقیده آلبوکرک سه بندر اول برای حفظ امپراطوری پرتغال در ماورای دریاها اهمیت حیاتی داشتند؛ دوم خراج گذار ساختن حکمرانان محلی به پادشاه پرتغال؛ و سوم ایجاد مستعمره‌ای در گوا که آلبوکرک می‌خواست به صورت پرتغال کوچک در آسیا درآورد. در ضمن ناوگان سلطان مصر که به تحریک و تیزیها به مقابله پرتغالیها آمده بود، درهم شکسته شد. واقعاً انجام این کارها در مدتی کوتاه برای ملتی دور افتاده و کوچک چون پرتغال موفقیت بزرگی بود. آثار منظوم و منثور زیادی از کشورگشاییهای این زمان پرتغالیان بجا مانده است. این دوره‌ای

25. *Commentaries of Afonso de Albuquerque*, translated by W. de Gray Birch, London, 1875, vol I. P. 145. Hakluyt Society, 1875-84

26. Miguel Ferreira

27. *The Commentaries of the Great Afonso de Albuquerque*, vol. II, 1877, pp- 114-118. 28. Fernão Gomes de Lemos

بود که قدرت عمل وقوه خیال پایبای هم راه می رفتند و جنگجویان عصر شاعر و نویسنده نیز بودند. بزرگترین شاعر پرتغالی لویز دو کامونس^{۲۹} (۱۵۲۴-۱۵۸۰) که خود سدها در نواحی مختلف آسیا و افریقا متحمل مصائب زبانی شده بود، شرح فتوحات دریانوردان پرتغالی را در حماسه بزرگ خود لوزیادس می دهد و در ضمن آن می گوید چگونه آلبوکرک «هرمز پر ثروت را از پیکر امپراطوری ایران جدا ساخت.» کامونس در ضمن سفرهای خود که اکثر اوقات با قهر و بی خانمانی دست به گریبان بوده، به سرودن کتاب خود اشتغال داشته است و هنگامی که کشتی اش در ساحل رود مکنوک در هند و چین غرق می شود نسخه خطی اثر خود را روی سر می گیرد و شناکنان به ساحل می رسد. آلبوکرک نیز شرح اقدامات خود را مفصلاً به پادشاه پرتغال گزارش می داده است و آنها را پسرش در چهار جلد بدون ساخته و به سال ۱۵۰۷ م. (۵۹۶۵ هـ) در لیسبون چاپ کرده است. این مجموعه که به گزارشهای آلبوکرک معروف است حاوی نامه های او به شاه اسمعیل و سلطان هرمز می باشد و اطلاعات جالبی درباره لشکرکشی به خلیج فارس دارد.

دوره تازه باربوزا^{۳۰} تاریخ نویسی و سیاح مشهور پرتغالی نیز در بعضی از وقایع خلیج فارس شاهد عینی بوده است. او در اوایل قرن پانزدهم در لیسبون متولد شده، و در جوانی راه هند را در پیش گرفته، در سال ۱۵۰۳ هنگام آمدن آلبوکرک به هند در شهر Cananore بوده است. باربوزا زبان مالایلم را بخوبی می دانست و آلبوکرک او را به عنوان مترجم استخدام می کند و بزودی به ملت کاردانی و زیرکی خود یکی از افسران ناوگان پرتغالی می گردد. گویا او در ضمن سمت «نویسنده» یا «واقعه نویسی» (Escrivano) پادشاه پرتغال را به عهده داشته است و قسمتهایی از کتاب خود را در باره عادات، رسوم، قوانین و وضع زندگی مردم سرزمینهای مختلف از شرق دماغه امیدواری تا اقصی نقاط هند در این زبان به رشته تحریر در آورده است. چون باربوزا ترفیعی در شغل خویش نمی یابد به سال ۱۵۱۶ به پرتغال باز می گردد و در عرض دو سال آینده سفرنامه خود را پایان می رساند. باربوزا به سال ۱۵۱۹ همراه شوهر خواهر خود مازلان معروف عازم سفر دور دنیا می گردد، ولی از بخت بد مازلان در یکی از جزایر فیلیپین کشته می شود و او و یک نفر دیگر فرماندهی کشتیها را به عهده می گیرند. چند روز بعد از این واقعه، پادشاه جزیره سبوا^{۳۱} باربوزا و همراهانش را به قصر خویش دعوت می کند و همه آنها را قتل عام می کند (۱۵۲۱ هـ - جمادی الاخر ۹۲۷ هـ).

آشنایی باربوزا با سواحل خلیج فارس در سفر اول او به هند بوده، که پس از ترك جزیره سقطره عربستان جنوبی را دور زده از سقط و کلات می گذرد و به مدخل خلیج فارس می رسد. او در فصول جداگانه راجع به نواحی تابع هرمز در ساحل ایران و ساحل عربستان، «شهر زیبای هرمز» و جزایر تابع آن بحث می کند و به وصف بحرین و «قلعه بصره» می پردازد. مسلم است که باربوزا مدتی در فرمز و نواحی مجاور آن اقامت کرده است ولی نامحتمل می نماید که تا نواحی بصره نفوذ کرده باشد، و شاید در این مورد شنیده های خود را بازگو می کند.

29. Luis Vaz de Camoens, *The Lusids*, Tr. by William C. Atkinson (Penguin Books) 1973. 30. Duarte Barbosa

31. Sebu

همچنین به نظر می‌رسد که اطلاعات مشروحه را که در بارهٔ به قدرت رسیدن شاه اسمعیل، شکست او از ترکان عثمانی بعلت نداشتن توپخانه، مذهب تشیع و اصطلاح قزلباش در کتاب خود می‌آورد از سفرای شاه اسمعیل شنیده است.

وضعی که باروزا از اجتماع سوداگران عرب و ایرانی هرمز که میعادگاه تجار مختلف از مصر، سوریه، قسطنطنیه، ترکستان، تمام نواحی هند و حتی برمه، جاوه، سیام، چین، حبشه و سوزابیک بود می‌دهد دقیق و جامع است و پس از شرح اودوریک^{۳۳} از هرمز یکی از قدیم‌ترین شرحهایی است که یک اروپایی از این شهر کرده است: «هرمز بزرگ نیست ولی شهر خوبی است. خانه‌های بلند از سنگ و آجر با پنجره‌های متعدد و بامهای مسطح دارد. هوا چون سخت گرم است، خانه‌ها طوری بنا شده که در موقع لزوم جریان باد از بلندترین طبقه به زیرزمین انتقال داده می‌شود. شهر در جای مناسبی بنا شده و در کوچه‌ها فضای باز زیادی وجود دارد. بیرون شهر تپه کوچکی است از سنگ نمک و همچنین گوگرد، ولی مقدار آن خیلی کم است. بزرگی سنگهای نمک، که نمک هندی خوانده می‌شود، به اندازهٔ صخره کوهها می‌باشد. کشتیهایی که به هرمز می‌آیند از این سنگهای نمک به عنوان وزنه برای ایجاد تعادل استفاده می‌کنند و در جاهای دیگر آنها را به فروش می‌رسانند. بازرگانان هرمز، ایرانی و عرب هستند. ایرانیان، عربی و فارسی صحبت می‌کنند و چه سرد و چه زن، در زمانی بلندقد، خوش بنیه و خوش قیافه‌ای هستند و زندگی راحتی دارند.

اعیان و تجار عمده هر جا که بروند، در کوچه و بازار، به علامت تشخیص نوکری همراه دارند که کوزه‌ای آب یا تنگی با تزئینات نقره‌ای حمل می‌کند، و بدین ترتیب زندگی پرتجمل خود را نشان می‌دهند. زنان از اینگونه مردان خیلی بدشان می‌آید، چون اکثرشان غلامان اسرد دارند و با آنها می‌خواهند... در هرمز، با وجود فراوانی زیاد همه چیز، و با اینکه همه‌گونه اغذیه یافت می‌شود، قیمت اجناس خیلی گران است، چون همه چیز را از خارج می‌آورند و در خود جزیره چیزی جز نمک یافت نمی‌شود.»^{۳۴}

سفرنامهٔ باروزا امروزه بیشتر از نقطه نظر جغرافیایی تاریخی و نژادشناسی در خور توجه است. گرچه در بارهٔ اوایل خاندان صفوی و آمدن پرتغالیان اطلاعات جالبی دارد، ولی قصد او تاریخ‌نویسی نبوده است. می‌گوید: «قصد من کشف حقیقت است... و می‌خواهم در این کتاب شهرها و سرزمین‌های تمام ممالکی را که خود دیده و از اشخاص موثق و صفشان را شنیده‌ام توصیف نمایم.» از این نقطه نظر باروزا در میان سیاحان این دوره بی‌نظیر است و نوشته‌های او از لحاظ درستی و دقت نظر قابل ملاحظه است.

چند سال پس از اشغال هرمز، پرتغالیان بحرین را از خاندان بنی جبر گرفتند، ولی به عوض دادن آن به ایران، چنانکه در قرارداد بین دولتین پیش‌بینی شده بود، برای خود نگاه داشتند و مدت هشتاد سال در آنجا باقی ماندند. هنوز هم بقایای قلعه‌ای که پرتغالیان ساخته‌اند در نزدیکی بنامه دیده می‌شود. در سال ۱۵۱۶ (۹۲۲ هـ.) پرتغالیان قرارداد جدیدی با سلطان هرمز بستند که قدرتشان را بیش از پیش تحکیم بخشید، و در دست گرفتن عوارض

۳۳. Odoric de Provence (راهب ایتالیایی قرن چهاردهم)

33. The Book of Durate Bárboza. tr. M. C. Dames, pp. 91-96.

گرکی در سال ۱۵۲۲ م. (۵۹۲۸ هـ) باعث ناراضی و عصیان مردم گردید. در سپتامبر ۱۵۲۳ م. (ذیقعده ۵۹۲۹ هـ) حاکم پرتغالی هند لازم دید که هیات مهمی به ریاست بالتازار دوپسوا^{۳۴} روانه دربار شاه اسمعیل سازد تا جلب دوستی او را بنمایند. آنتونیو تفریرو^{۳۵} که شرح این سفارت را نگاشته است یکی از سیاحان پرماجرایی این دوره می باشد.

این عده از گوا^{۳۶} عازم گمبرون^{۳۷} شدند (که بعدها بندر عباس نام گرفت) و «شهری با کلیه های پوشالی» بود، سپس از طریق لاره، شیراز، اصفهان، کاشان، قم و سلطانیه به تبریز رسیدند. ولی شاه اسمعیل در پایتخت نبود و در فاصله دوری از آنجا، در شمال، اردو زده بود. پرتغالیان در سواحل دریای خزر به حضور شاه اسمعیل می رسند و همراه او به اردبیل می روند. و پذیرایی گری از آنها بعمل می آید. از مذاکرات طرفین اطلاعی در دست نیست. تفریرو می گوید روزی ناشناسی به آنها خبر می دهد که شاه سخت مریض و مشرف به موت است و بهتر است آنها هرچه زودتر مملکت را ترک گویند، چون در هرج و مرجی که بین سرگ یک پادشاه و جلوس دیگری در می گیرد ممکن است جان خود را از کف بدهند. اعضای سفارت عازم تبریز می شوند و در آنجا چون خبر مرگ شاه اسمعیل و جلوس شاه طهماسب را می شنوند، تصمیم می گیرند عازم اردوی شاه جدید بشوند. در این وقت تفریرو از پرتغالیان دیگر جدا می شود و همراه دسته ای از زایران ارمنی که به اراض مقدس می رفتند حرکت می کند، و ما دیگر از سرگذشت سفیر پرتغالی اطلاعی نداریم. در دیار بکر ماسوران عثمانی، که فکر می کردند دولت پرتغال عده ای را برای ریختن توپ به ایران فرستاده است، به تفریرو ظنن می شوند و پس از دستگیری، او را از طریق حلب، حمص، دمشق و رمله به قاهره می برند. تفریرو تا آستانه مرگ می رود ولی سرانجام آزاد می شود و از اسکندریه اول به قبرس و سپس به حلب می رود و پس از چند ماه به بصره و سپس به هرمز می رسد.

تفریرو مدت پنج یا شش سال در هرمز می ماند و سپس حاکم پرتغالی هند او را برای مأموریتی به پرتغال می فرستد، و او اول پیش سلطان بصره می رود، و سپس به همراه راهنمایی عازم حلب می گردد. در صحرای بی آب و علف بین راه، سیاح پرتغالی سرارتهای زیاد می کشد و در تمام مدت بیست و دو روز مسافت فقط چهار بار به آب می رسد، و کسی را در بین راه نمی بیند. عاقبت به جایی می رسد که آنرا Cocana می خواند و در آنجا برای رفتن به حلب به قافله کوچکی می پیوندد. بالاخره تفریرو در طرابلس به کشتی می نشیند و از طریق ایتالیا به پرتغال می رود. تفریرو جزو اولین پرتغالیانی است که به مأموریت سیاسی به ایران رفته و شرح نسبتاً کاملی از سفر خود بجای گذاشته است. سفرنامه او بار اول در ۱۵۶۵ م. و بار دیگر در ۱۹۳۲ م. به چاپ رسیده است.^{۳۷}

سیاح دیگری که پیش از تفریرو معروفیت دارد و اولین کسی است که دور دنیا را از

34. Balthazar de Pessoa

35. Antonio Tenreiro

۳۴. پتدر گمبرون تعریفی بود که اروپائیان از بنفر جرون کرده بودند.

۳۷. چون نسخه ای از سفرنامه تفریرو در دسترس من نبود بیشتر اطلاعات مربوط به تفریرو را از جزوه آرفوله ویلسون که تحت عنوان زیر توسط «انجمن ایران» در لندن منتشر کرده گرفته ام:

Early Spanish and Portuguese Travellers in Persia, (London. M. d.)

غرب به شرق پیموده است پدرو تیکسیرا^{۳۸} می‌باشد. او که اصلاً از یهودیان پرتغال بوده، معلوم نیست چه‌شغلی داشته است. سرباز، طبیب و سوداگر سنگهای قیمتی و یا مواد مخدره بوده است؟ و شاید در مدت اقامت خود در شرق به تمام این کارها دست زده است. بهر حال تیکسیرا جزو اولین جهانگردانی است که بخاطر اقناع حسن کنجکاوی خود عازم شرق شده‌اند. از اوایل زندگی او اطلاعی در دست نیست، همین قدر می‌گوید که از آغاز جوانی شوقی بیحد برای مسافرت و مطالعه تاریخ داشت. مخصوصاً توجه او معطوف تاریخ ایران شده بود که نویسندگان یونانی و رومی اطلاعات جامع و زیادی در این باره بنست نمی‌دادند.^{۳۹} تیکسیرا در اوایل جوانی عازم شرق می‌شود و در سال ۱۵۸۶ (۹۹۵ هـ) به گوا می‌رسد. او یک سال بعد همراه ناوگان پرتغالی که عازم سرکوبی بعضی از نواحی افریقای شرقی بود بدانجا می‌رود و در بازگشت در هرمز اقامت می‌کند و به یاد گرفتن زبان فارسی می‌پردازد و بعداً «دوضه‌الصف» را ترجمه می‌کند. در سفر بعدی، تیکسیرا به سیلان می‌رود و سپس مدت چند سال در کوشین اقامت می‌نماید و به تجارت می‌پردازد و در این میان یکبار دیگر به ایران سفر می‌کند و تا دریای خزر می‌رسد. در سال ۱۵۹۷ (۱۰۰۶ هـ) او در مالاکا بوده است و پس از دو سال و نیم اقامت در آنجا قصد مراجعت به وطن را می‌کند و از طریق سوماترا، بورنئو، جزایر نیلیپین، دریای ژاپون و ساحل کالیفرنیا به سکزیکو می‌رسد. آنگاه در ساحل اقیانوس اطلس دوباره به کشتی می‌نشیند و در سال ۱۶۰۱ (۱۰۱۰ هـ) اول به شهر سویل در اسپانیا می‌رسد و از آنجا به لیسبون می‌رود.

تیکسیرا شرح این سفر جالب و طولانی را به اختصار می‌دهد و در عوض با دقت به وصف سفر دوم خود می‌پردازد که در حدود دو سال پس از بازگشت شروع می‌کند. این سفر بخاطر وصول طلبهایی بود که بعضی از دوستانش در گوا به او داشتند و نفرستاده بودند. در ۱۴ اکتبر ۱۶۰۴ (جمادی‌الآخر ۱۰۱۳) تیکسیرا به گوا می‌رسد و پس از وصول طلبهای مذکور، در بازگشت راهی را انتخاب می‌کند که بندرت پرتغالیان از آن می‌رفتند. یعنی راه زمینی بصره به حلب. وصف بحریمایی در طول ساحل خلیج فارس تا دهانه شط العرب مثل اکثر قسمتهای سفرنامه او دقیق و جالب است، و می‌گوید اکثر نواحی ساحل خلیج در اثر حمله‌های بی‌دربی و یوالهوسانه کشتیهای کوچک جنگی پرتغال خالی از سکنه شده بود و تهیه آذوقه اسکان نداشت. در ضمن طردهای دزدان دریایی دایم مسافران را تهدید می‌کردند و بازرگانان مجبور بودند همراه سفاین پرتغالی حرکت کنند. قسمت اعظم سفرنامه تیکسیرا به شرح سفر او از خلیج فارس به بصره، سپس به «مشهد علی»، «مشهد حسین»، و بغداد و از گذشتن از صحرای شام و رسیدن به حلب و خطرات راه اختصاص دارد و یکی از سفرنامه‌های بی نظیری است که از این خط سیر بجای مانده است.

گنشته از سفرنامه خود، تیکسیرا بعلت توجهی که به تاریخ ایران کرده است درخور شرح بیشتری است. او می‌گوید که از اوایل جوانی نوشته‌های تاریخ نویسندگان یونانی و رومی او

38. Pedro Teixeira

39. *The Travels of Pedro Teixeira with his 'Kings of Hormuz'* tr. W. Sinclair, ed. D. Ferguson, Hak. Soc., London: 1902, P. P. CIII.

مقدمه تاریخ‌شاهان هرمز از تیکسیرا.

را به تاریخ شاهان قبل از اسلام ایران علاقه مند می سازد، ولی اکثر نوشته های آنها را ضدو-
 نقیض می یابد.^{۴۰} تیکسیرا، هنگامی که در سفر اول خود مدت چند سال در هرمز اقامت می کند
 فرصتی می کند تا به مطالعه مورد علاقه خود پردازد و زبان فارسی را می آسوزد. نتیجه مطالعات
 او ترجمه خلاصه ای است از *روضه الصفا* خواندمیر در باره شاهان ایران تا ظهور اسلام و
 ترجمه ملخصی است از *تاریخ شاهان هرمز* یا *شاهنامه تودانشاه*، که مانند سفرنامه او اول به
 پرتغالی سپس به اسپانیولی نوشته می شود. او همه اینها را همراه شرحی کوتاه از مهمترین
 ایالات ایران در شهر آنتورپ هلند که در آن روزگار تحت سلطه اسپانیا بود به سال ۱۶۱۰ به
 چاپ می رساند. متأسفانه نسخه خطی فارسی *تاریخ شاهان هرمز* به دست نیامده، نویسنده آن هم
 معلوم نیست. زیرا که تورانشاه اسمی بوده که به اکثر سلاطین هرمز از سلسله تورانشاهی اطلاق
 می شده است. نسخه مورد استفاده تیکسیرا از کتابخانه نفیسی بوده که در قصر سلطان هرمز
 موسوم به توران باغ وجود داشته است و هنگام حمله قوای متحد ایرانی و انگلیسی به آن جزیره
 به سال ۱۶۲۲ (۳۱. ۵۱) به دست مهاجمین از میان رفته است.^{۴۱} از این کتاب خلاصه ای نیز
 به پرتغالی در حدود ۷-۱۵۶۹ توسط یک راهب دومینیکن به نام گاسپارودا کروز^{۴۲} به چاپ
 رسیده، ولی ظاهراً تیکسیرا از وجود آن اطلاعی نداشته است.^{۴۳}

سفرنامه تیکسیرا و همچنین تاریخ شاهان هرمز او در اروپا شهرت نسبتاً زیادی داشته
 است. مخصوصاً ترجمه ای که کاپیتان جان استیونس^{۴۴} به انگلیسی تحت عنوان *تاریخ ایران*
 (۱۷۱۵) از آنها کرده مورد استفاده عده ای از نویسندگان اروپایی قرار گرفته است. ناشر ترجمه
 جدیدی از کتاب تیکسیرا، که توسط «انجمن هکلیوت» چاپ شده، محتویات آنرا چنین خلاصه می کند:
 ۱. ترجمه ملخصی که تیکسیرا از اثر خواندمیر کرده گرچه دارای اشتباهات زیادی
 است، ولی ظاهراً اولین ترجمه *روضه الصفا* به یک زبان اروپایی می باشد. ۲. ولی ما بیشتر بخاطر
 شاهنامه تورانشاه است که مدیون تیکسیرا می باشیم و با وجود خلاصه بودن، این تنها ترجمه ای
 است که در دست داریم ۳. شرح مسافرت ۱۶۰۱ - ۱۶۰۰ و سفر ۴-۵. ۱۶۰۴ م. تیکسیرا شامل
 اطلاعات جالب و با ارزشی است و نشان می دهد که نویسنده ناظری دقیق و آگاه بوده است.
 ۴. اگر چه او اغلب در ترجمه پادشاهان هرمز اغلب از موضوع منحرف می شود و به بحثی
 طولانی در باره موضوعات دیگر می پردازد، با این وجود اکثر اطلاعات گرانبهای در باره وضع
 جغرافیایی، نژاد، تاریخ طبیعی، گیاهان دارویی و غیره آسیا و آفریقا به ما می دهد که نتیجه مشاهدات
 خود او بوده یا از دیگران شنیده است.^{۴۵}

۴۰. سفرنامه تیکسیرا، ترجمه انگلیسی، ص CVII، مقدمه کتاب *تاریخ شاهان هرمز*.

۴۱. پیترو دولاوله می گوید که سربازان ایرانی کتابهای غارتی از کتابخانه سلطان هرمز را همراه غنایم دیگر
 می فروختند و یکی از زنان گرجی شاه عباس دو کتاب دعای پرتغالی ولاتینی را خریده بدهیده کرده است.

42. Gaspar da Cruz

۴۲. رجوع کنید به ضمیمه D در ترجمه انگلیسی *سفرنامه تیکسیرا*. عنوان این ترجمه ملخص چنین است. «تاریخ
 پادشاهان هرمز که از تاریخی بقلم یکی از شاهان این مملکت بنام پادشاه تورانشاه از زبان عربی (مراد
 زبان فارسی است) بطور خلاصه توسط یکی از راهبان سن دومینیکن که در آن جزیره خانه ای برای فرقه خود
 بنا کرده ترجمه شده است.»

44. John Stevens

۴۵. سفرنامه تیکسیرا، ص XCVII-CVIII.

از سفرنامه‌هایی که تا حدی ناشناس مانده است سفرنامه سیاهی است پرتغالی به نام مستر آفونسو^{۴۶} که به سال ۱۵۶۵ از هرمز به بندرگمبرون رفته، سپس از شهرهای اصفهان، کاشان و قم گذشته به تبریز می‌رسد. سفرنامه آفونسو حائز اهمیت خاصی نیست^{۴۷}، ولی به علت وصف شهرهای سر راه درخور توجه است. می‌گوید کاشان شهری است نسبتاً پر جمعیت که در آن تعداد زیادی یهودی و ترکمن ساکنند. کاشیکاریهای مساجد متعدد قم حس اعجاب او را نسبت به معماری ایرانی برمی‌انگیزد. زمانی که آفونسو به تبریز می‌رسد چهل کلیسای این شهر را تبدیل به مسجد کرده بودند، و تنها عده کمی از عیسویان اروپایی در آن شهر باقی بودند که «به کارهای میکائیلی» اشتغال داشتند. بعضی از سوداگران ثروتمند ارمنی نیز بودند که شراب می‌ساختند و قسمتی از آنرا خودشان می‌نوشیدند و قسمتی را مخفیانه به مسلمانان می‌فروختند.^{۴۸} آفونسو از تبریز به خوی، وان، بتلیس، دیاربکر و حلب می‌رود و از طریق دریای مدیترانه به پرتغال بازمی‌گردد.

۳- پیوستن پرتغال به اسپانیا و سفرنامه‌های مربوط به این دوره

آخرین دوره مناسبات بین ایران و پرتغال و اسپانیا مربوط به عصر شاه عباس اول می‌شود. روابط ایران و پرتغال در زمان پادشاهی شاه طهماسب پناهدروستانه بود و پس از سفارت بالتازار-دوپسوا^{۴۹} که شرحش گذشت، دوبار در ۱۵۵۱ و ۱۵۷۴ سفیرانی از جانب دهماسیان^{۴۹}، پادشاه پرتغال به دربار ایران می‌آیند، ولی هیچیک از اعضای این دو هیأت سفرنامه قابل ذکری از خود بجای نمی‌گذارند. دومین هیأت را شاه طهماسب، به علت بدرفتاری مأمورین پرتغالی در جزیره هرمز با مسلمانان، به سرودی می‌پذیرد و حتی به آنها اجازه بازگشت هم نمی‌دهد. این عده بالاخره در ۱۵۷۶، در زمان پادشاهی محمد خدابنده موفق به کسب اجازه بازگشت می‌شوند.

دهماسیان در ۱۵۷۸ در جنگ با اعراب مراکش کشته می‌شود و چون وارثی نداشت فیلیپ دوم اسپانیا از فرصت استفاده کرده در ۱۵۸۰ پرتغال و اسپانیا را بصورت کشور واحدی در می‌آورد. فیلیپ متعهد می‌گردد که زبان و سیستم حقوقی پرتغال را حفظ نماید و از بزرگان آنجا در باره امور سرزمین خودشان رأی جوید و جز مأمورین پرتغالی کس دیگری به مستعمرات آن کشور نفرستد. از همه مهمتر می‌گوید که اسپانیولیها حق نداشته‌اند در امپراطوری پرتغال ساکن شوند، و برعکس این قضیه در مورد پرتغالیها نیز صادق بود. فیلیپ دوم و جانشین او فیلیپ سوم، به این وعده‌ها وفا می‌کنند، ولی از آغاز سلطنت فیلیپ چهارم (۱۶۲۱-۱۶۶۵) در اثر نفوذ صدراعظم پر قدرت او کنت الیوارس^{۵۰} اختلافات شدیدی بروز می‌کند، و بالاخره در

46. Mestre Afonso, *Itinerarias da India a Portugal por terra: revistase Prefacia dos A. Boio (Scriptores rerum Lasitaniorum) Series B. 2, Coimbra, 1932.*

۴۷. این عقیده مرحوم پروفیسور لارنس لاکهارت است که یادداشت‌های جالبی درباره منابع پرتغالی و اسپانیولی داشت و بین اجازه داداز آنها استفاده کنم.

۴۸. ص ۱۸۷ کتاب آفونسو.

49. Dom Sebastian

50. Olivares

۱۶۴۰ پرتغال از اسپانیا جدا می‌گردد. شاه عباس در دوران سلطنت خود (۱۵۸۷-۱۶۲۹) با این سه پادشاه معاصر بود. از زمان فیلیپ اول تفوق سیاسی اسپانیا در دریاها رو به نقصان می‌گذارد و به تدریج هلند که قسمتی از اسپانیا بود یک قدرت مهم دریایی می‌شود. کشاکش بین هلند از طرفی و پرتغال و اسپانیا از سوی دیگر، از اوایل قرن هفدهم شروع و با تسخیر مستعمره در ساحل مارابار در ۱۶۶۳ به پایان می‌رسد. اگر از عوامل زیادی که در این کشمکش مطرح بود بگذریم، بطور خلاصه می‌توانیم بگوئیم که جنگ بر سر تجارت ادویه آسیا، برده غرب افریقا و شکر برزیل بود. نتیجه آن هم پیروزی هلندیها در آسیا، غلبه نشینی پرتغالیان و اسپانیولی‌ان در افریقا و پیروزی پرتغال در برزیل بود. در این بین یکی از ضربات عمده‌ای که بر پیکر امپراطوری پرتغال در ساوراه دریاها می‌خورد از دست رفتن هرمز بود. شاه عباس، علیرغم روابط بظاهر دوستانه‌اش با پادشاهان اسپانیا، با تطبیع و تهدید اولیای شرکت هند شرقی که تازه به صف استعمارگران پیوسته بودند، آنها را مجبور به همکاری می‌کند و با یاری کشتیهای انگلیسی اول جزیره قشم و سپس هرمز را در ۱۶۲۲ از دست پرتغالیان بدر می‌آورد.

سیاحان پرتغالی و اسپانیولی که در این دوره به ایران آمدند اغلب مبلغان مذهبی بودند، در صورتیکه سابقاً اکثریت آنها را ماجراجویان و حادثه‌طلبان و بطور کلی تیپ Conquistador یا fidalgo تشکیل می‌داد. سیل کیشیان به سوی شرق از اواسط قرن شانزدهم شروع می‌شود و با وجود اینکه عده بسیار ناچیزی مسیحی می‌شوند، مدت مدیدی، مبلغان در ایران به فعالیت می‌پردازند. ژرژوئیتها در دربار اکبر شاه گورکانی هند حاسی مقتدری می‌یابند، و دامنه فعالیتهای خویش را از هند تا ژاپون و دیگر نقاط دوردست آسیا گسترش می‌دهند. اکبر با وجود اینکه احساس می‌کرد که ژرژوئیتها عمال سیاسی پرتغال هستند، باز آنها را کاملاً در کارهایشان آزاد گذاشته بود. او برخلاف آرزوی ژرژوئیتها نمی‌خواست مسیحی بشود، بلکه می‌خواست دینی جدید به نام «دین الهی» درست کند که مخلوطی از مذاهب بزرگ باشد. شاه عباس مثل اکبر نبود، ولی با اینهمه مدارای زیادی نسبت به مبلغان اروپایی نشان می‌داد. این عده در سایه معلومات و اطلاعاتی که از علوم جدید داشتند در دربار ایران صاحب نفوذ قابل توجهی شدند. ژرژوئیتها برای نشر عقاید خود اول در هند و سپس در ژاپون اقدام به نشر کتاب به زبانهای محلی کردند. چون زبان دربار هند فارسی بود، ژرژوئیتها در چاپ کتب فارسی پیشقدم شدند و تعدادی از اینگونه کتب، که اغلب رسایل مذهبی بودند، در اوایل قرن هفدهم در لیدن چاپ کردند.^{۵۱} یکی از ژرژوئیتهای مشهور به نام «مفت اکساور»، که متجاوز از بیستسال در هند اقامت داشت و فارسی را خوب می‌دانست برای استفاده اکبر دو کتاب داستان مسیح و داستان من پدرو را نوشت و هر دو را در ۱۶۳۹ در لیدن چاپ کرد. راهبان کرسلیت بین

۵۱. اولین کتاب چاپی فارسی به سرفروغ عبری ترجمه مزامیر داود بود که در ۱۵۴۶ توسط مقرب طابوس، معلم مدرسه یهودیان که توسط موسی هامون در سطنطنیه تأسیس شده بود، در همان سال با حروف چوبی حمل آمد. از این کتاب دو نسخه یکی در کتابخانه دانشگاه کمبریج انگلستان و دیگری در واتیکان وجود دارد. در مورد این اثر و کتب دیگری چون داستان مسیح، آلبینه حق نما (۱۶۳۹)، عنصرهای زبان فارسی (۱۶۲۹) رجوع کنید به مقاله نگارنده.

'Persian Literary Influence on English Literature, Indo-Iranica, June 1672, val. XXV, P. 64. 52. Saint Xavier

سالهای ۱۶۱۱ و ۱۶۲۰ اولین مطبوعه را در اصفهان دایر کردند و بعد از آنها نیز ارامنه مدتی به زبان خویش چاپ می کردند. *۳. ولسی متأسفانه صنعت چاپ در ایران پیشرفتی نکرد و تا زمان فتحعلی شاه متروک ماند. ولی در خارج از ایران گاه و بیگاه کتبی به خط فارسی چاپ می شد و ژورنیتهای مقیم هند در این کار پیشقدم بودند. با وجود فعالیتهای سیاسی، مبلغان مسیحی هم درباره هند و هم در باره ایران و بطور کلی سایر نقاط آسیا، اطلاعات گرانبایی از خود بجای گذاشتند. بعضی از این کشیشان سالهای سال در شرق بسر برده بودند و نوشته هایشان دارای اطلاعات با ارزشی است. برای مثال می توان پدر رافائل دوسان را ذکر کرد، که فرانسوی بوده و سه دوره بعد از شاه عباس تعلق دارد؛ وی یکی از ارزنده ترین آثار را تحت عنوان وضع ایران در سال ۱۶۶۰* از خود بجای گذاشته است.

پدر رافائل در ۱۶۴۴ همراه با جواهر فروش و سیاح معروف فرانسوی تاورنیه به ایران می آید. و پس از چهل سال ریاست صومعه کاپوسینهای اصفهان در ۱۶۹۶ در سن ۹۳ سالگی در این شهر بدرود حیات می گوید. این اشراف زاده فرانسوی، که ریاضیدان و محقق خوبی بود، فارسی را بخوبی می دانست و در دربار شاه عباس دوم نفوذ زیادی داشت و در مذاکرات با اروپاییان اغلب مترجم بود. وضع ایران در سال ۱۶۶۰ تصویر جامعی از وضع جغرافیایی، عادات مذهبی، رسومات درباری، خصوصیات طبقات مختلف، حتی امراض و شیوه های معالجه رسوم را به دست می دهد و در بعضی موارد خیلی جامعتر از سفرنامه های شاردن و تاورنیه می باشد.

فیلیپ سوم مردی متعصب و مذهبی و علاقه مند به اشاعه دین مسیح بود. از سوی دیگر اندکی پیش از پایان قرن شانزدهم چند کشیش پرتغالی به حضور پاپ کلمان هشتم می رسند و او را از نظر لطف شاه عباس نسبت به عیسویان آگاه می سازند. یکی از اینها راهبی ژورنیست به نام فرانسیسکو داکوستا* بود که در راه خود از کوآ به رم، سرتاسر ایران را می بیند و هنگام گفتگو با پاپ می گوید که شاه عباس می خواهد به دین عیسی درآید و با قدرتهای اروپایی علیه ترکان عثمانی متحد گردد.* این شخص را نمی توان زیاد ملاست کرد، چون مهربانی بیش از حد شاه عباس نسبت به مبلغان اروپایی گاهی چنین شبهه ای برایشان تولید می کرد. در همین اوان آنتونی شرلی و حسینعلی بیگ بیات از جانب شاه عباس به سفارت به دربار پاپ می آیند، و شرلی او را به فرستادن مبلغان تشویق می نماید. فیلیپ سوم نیز با آمدن حسینعلی بیگ به دربار او و ابراز علاقه مندی شاه به ایجاد روابط دوستانه در فرستادن کشیشانی به ایران مصمم تر می شود. در نتیجه این اقدامات تعدادی از مسیونرهای کاتولیک راهی اصفهان می گردند. اول آگوستینها در ۱۶۰۲ و سپس کرسلیتها، کاپوسینهای فرانسوی، و ژورنیتهای به ترتیب در ۱۶۰۷، ۱۶۲۸ و ۱۶۴۵ در آن شهر مقیم می شوند و اندکی بعد دومینیکها نیز به این جمع می پیوندند.

شاه عباس روابط دیپلوماسی نسبتاً گسترده ای با ممالک اروپایی دایر کرد که در آن

۵۲. رجوع کنید به لغتنامه دهخدا، زیر ماده چاپ.

54. Raphaël du Mans, *Estat de la Perse en 1660*, edité par Ch. Scheler, Paris 1890.

55. Francisco da Costa

۵۶. رجوع کنید به تاریخ کشیشان کرملی در ایران (که نویسنده اش معلوم نیست)، چاپ لندن ۱۹۳۹، ج ۱، ص ۸۴-۸۰. این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است.

یافتن متعددی علیه عثمانیان و پیدا کردن مشتری برای ابریشم ایران بیش از چیزهای دیگر مطمح نظرش بود. دو برادر ماجراجوی انگلیسی رابرت و آنتونی شرلی که به خاطر کسب مال و شهرت به دربار ایران آمده بودند، نه تنها شامعباسی را در ریختن توپ و ترتیب دادن سپاهی به سبک اروپایی یاری می کردند، بلکه رابط او و سلاطین اروپا بودند. آنتونی به همراهی حسینعلی بیگ بیات در ۱۵۹۸ و رابرت یکبار در ۱۶۰۸ و بار دیگر در ۱۶۱۵ به سفارت به دربارهای اروپایی فرستاده می شوند. هر دو برادر کشاکش عجیبی با سفرای ایرانی که شامعباس به همراهشان فرستاده بود پیدا می کنند و کار به نزاع و مرافعه می کشد. نقدعلی بیگ سفیر جدید ایران در لندن رابرت را جامل می خواند و حسینعلی بیگ طوری در رم با آنتونی در می افتد که پاپ مجبور می شود آن دو را جداگانه به حضور بپذیرد، بالاخره هم آنتونی شرلی در آنجا می ماند و به ایران برمی گردد. در سفرهای حسینعلی بیگ پایانی ندارد: سلاطین که همراه هیئت بود به دست یک اسپانیولی متعصب کشته می شود و سه تن از یاران سفیر، مذهب کاتولیک اختیار می کنند و از برگشتن به ایران استناعت می نمایند. یکی از اینها به نام اروچ بیگ که بعدها به «دن خوان ایران» مشهور می شود. شرح این سفارت پرماجرا و آمدن شرلیها را به ایران می نویسد که توسط یک دوست به اسپانیولی ترجمه می شود. اصل فارسی این سفرنامه از میان رفته است و تنها ترجمه اسپانیولی آن در دست است.^{۵۷} این کتاب را می توان جزو سفرنامه های اسپانیولی این دوره بحساب آورد، ولی چون به فارسی ترجمه شده لزومی به بحث در باره اش نیست. همچنین تاریخ روابط دیپلماتی شامعباس با اروپا و ماجراهای برادران شرلی شناخته شده تر از آن هستند که لزومی به تکرار آنها در اینجا باشد. از میان سفرنامه ها و مراسلات مبلغان و مساوران سیاسی پرتغال و اسپانیا در این دوره، به نظر مناسب می رسد که فقط به شرح دو سفرنامه از آنتونیو دو گوآ^{۵۸} و دن گارسیدو سیلوا فیکوروا^{۵۹} بسنده کنیم. اولی راهبی پرتغالی و دومی نجیب زاده ای از اسپانیا بود، و هر دو سفرنامه ای جالب و مفصل از خود بجای گذاشتند.

در اواسط سال ۱۶۰۱، فیلیپ سوم به تاج السلطنه هند دستور می دهد که جهت تبلیغ آئین مسیح چند مبلغ را روانه ایران سازد. او نیز سه راهب از فرقه سن آگوستین به نام جرومینو دا کروز^{۶۰}، کریستوفلود واسپریتوسانتو^{۶۱} و آنتونیو دو گوآ^{۶۲} به دربار شامعباس می فرستد. این عمده در ۱۵ فوریه ۱۶۰۲ از بندر گوآ حرکت می کنند و چندماه بعد در مشهد به حضور شامعباس می رسند و پذیرایی گرمی از آنها بعمل می آید. رئیس هیئت آنتونیو دو گوآ (۱۵۷۵ - ۱۶۲۸) مبلغ و تاریخ نویسی نسبتاً مشهوری بود و از سیامارت خویش سه منظور عمده داشت: اولاً چون ایران جزیره بحرین را از پرتغال گرفته بود منافع تجاری این کشور در خطر بود و او می خواست ثباتی به این منافع ببخشد؛ در ثانی می خواست شامعباس را وادارد که به کشتیهای انگلیسی و هلندی در خلیج فارس امکان رفت و آمد ندهد؛ ثالثاً در نظر داشت در مورد

57. Don Juan of Persia, Translated by Guy Le Strange:

ترجمه فارسی این کتاب تحت عنوان «دون ژوان ایرانی» توسط محمود رجب نیا جزو انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ شده است.

58. Antonio de Gauveia

59. Don Garcia de Silva y Figueroa

60. Jeromino da Cruz

61. Cristofolo de Spirito Santo

تبلیغ دین مسیح در ایران اختیاراتی کسب کند. شاه عباس با زیرکی تمام انجام این خواسته ها را موکول به درگیری مستقیم اسپانیا با عثمانیان می کند، ولی نسبت به کشیشان صحبت زیادی نشان می دهد. او آنها را با خود به کاشان و اصفهان می برد. و در شهر اخیر اجازه می دهد صومعه ای برای عیسویان بسازند و حتی قسمتی از خرج تزئینات داخلی آنرا خودش تقبل می نماید.

شاه عباس برای جلب دوستی سلاطین اروپایی علیه ترکان عثمانی به وسایل مختلف متوسل می شد. مثلاً او یکبار آنتونیو دو گوآ و دو کشیش دیگر را به مرسرای خود می برد و به دستور شاه چند تن از زنانش در حضور آنها می رقصند. در مجلسی دیگر نوشته ای به کشیشان می دهد و در آن تعهد می نماید در هر شهری که از عثمانیان بگیرد یک کلیسا بنا کند، و اگر پادشاه اسپانیا به وعده خود در مورد جنگ با ترکان وفا کند، او نیز اجازه خواهد داد که مبلغان مسیحی در سرتاسر ایران به اشاعه و ترویج دین خود بپردازند.^{۶۲} در روز عید میلاد مسیح شاه عباس همراه با عده ای از ملازمان در مراسم مذهبی عیسویان که در کلیسای آنها انجام می گرفت حضور می یابد و سپس دستور می دهد برای کشیشان شراب بیاورند. سپس به بهانه امتحان شراب تمام کسانی را که همراهش بودند از کشوری و لشکری و روحانی مجبور می کند که قدری از آن بنوشند. آنگاه آهسته به سفیر پادشاه اسپانی می گوید: «وقتی بهرم رفتی و به حضور پاپ رسیدی، بگو که من چگونه روز رمضان در حضور قاضی و مفتی و سران دولت شراب آوردم و به همه نوشاندم. به او بگو که گرچه من عیسوی نیستم، لایق تقدیر و تمجیدم.»^{۶۳} این گونه رفتار باعث می شود که کشیشان در صدد عیسوی کردن او برآیند و بگویند که «آسمه اند تا او را با دین حق آشنا سازند و تعمیدش کنند» ولی شاه عباس که مسلمان معتقدی بود و از این کار جز اغراض سیاسی هدفی نداشت می گوید: «دین من خوب است و سایه رستگاری است؛ وانگهی اگر عیسوی شوم دیگر نمی توانم بیش از یک زن داشته باشم!»^{۶۴}

کشیشان پرتغالی پس از رسیدن به هرمز روانه شیراز و یزد می شوند. دو گوآ بین این دو شهر از جایی به نام «آتود» اسم می برد که گویا باید تفت باشد، و می گوید: یکی از زیباترین جاهای ایران و پر از باغات میوه می باشد و تفرجگاه ثروتمندان یزد بشمار می رود. در جلو دروازه یزد، حاکم آنجا با شصت سوار خود استقبال خوبی از پرتغالیان بعمل می آورد. دو گوآ به دقت به توصیف خیابانهای شلوغ یزد و بازارهای پر از امتعه آن می پردازد. این سه کشیش جزو اولین اروپائینی هستند که راه یزد را به شمال شرق ایران از کویر لوت می پیمایند. به نظر می رسد که آنها از شمال گلشن و شورآب و فردوس به گناباد می رسند. دو گوآ می گوید: «زمین شوره زار بود بعدی که در فاصله ۶ میلی درخت سبزی دیده نمی شد، و فقط در فاصله های ۱۵ تا ۲۰ میلی قلعه های قدیمی به چشم می خورد. برای محافظت در مقابل راهزنان که در این نواحی زیادند، این قلعه ها را ساخته اند، و ما به آنجا رفته آب کم و بدی

۶۲. گزارش هل سیمون Paul-Simon کشیش کاتولیک که در کتاب تاریخ کشیشان کرمانی، ج ۱، ۴۱-۹۳ نقل شده است. هم چنین نگاه کنید به ترجمه فرانسوی سفرنامه آنتونیو دو گوآ، ص ۱۵۱.

۶۳. سفرنامه آنتونیو دو گوآ، ص ۵۰۰. بنقل از زندگانی شاه عباس اول، نوشته نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۲۶۴-۵.

۶۴. زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۷۶.

برای نوشیدن پیدا می‌کردیم». سپس دوگوه‌آ به‌وصف تپه‌های شنی کویر و خطرانی که متوجه مسافر است می‌پردازد.

چون به گناباد می‌رسند سردی ارستی را که همراهشان بود، با نامه‌ای برای شاه به شهید می‌فرستند. در نتیجه شاه‌عباس نیز عده‌ای را برای همراهی آنها به تربت‌حیدر می‌فرستد. شهید به‌نظر مسافرن شهری «خاکی‌رنگ» می‌آید، چون تمام خانه‌های آن گلی بود و فقط مرقد امام‌رضا چون روز روشن در میان خانه‌های محقر می‌درخشید. در اینجا گروهی از درباریان و در رأس آنها رابرت‌شرلی از آنها استقبال می‌کنند و شاه‌عباس، که از لشکرکشی به‌بلخ بازگشته بود، آنها را به‌حضور می‌پذیرد. بعداً کشیشان همراه پادشاه صفوی به‌اصفهان می‌روند. او دوکشیش پرتغالی را پیش خود نگاه می‌دارد و دوگوه‌آ را همراه آنتوردی بیگ‌ترکمان به‌مسافت به‌دربار اسپانیا می‌فرستد. اندکی پس از عزیمت این دو، هنگامی که شاه‌عباس در نزدیکی قلعه قارص با عثمانیان درگیر بود، سفیری دیگر از جانب فیلیپ سوم با قریب پنجاه نفر ملازم و همراه به‌حضورش می‌رسند. این بار نیز سرداری دیگر به‌نام اماقلی بیگ‌پاکیزه همراه این عده به‌اسپانیا فرستاده می‌شود.

هنگامی که دوگوه‌آ به‌مادرید می‌رسد فیلیپ سوم از خبر تسخیر جزیره بحرین و بعضی از پایگاه‌های نظامی و تجاری پرتغالیان در خلیج فارس توسط شاه‌عباس اطلاع یافته بود. بدین جهت او بار دیگر دوگوه‌آ را روانه ایران می‌سازد و نامه‌ای می‌نویسد که در آن شاه‌عباس را دعوت به همکاری علیه ترکان می‌کند و از دست‌درازی حاکم فارس به‌نواحی تحت‌تصرف پرتغالیان گله و شکایت می‌نماید. کشیش پرتغالی در اواخر ژوئن ۱۶۰۸ به‌اصفهان می‌رسد و چون شاه‌عباس عازم همدان بود، او نیز اندکی بعد در آنجا به‌اردوی شاهی می‌پیوندد. شاه‌عباس در اینوقت از خیر صلح ردلف دوم امپراتور آلمان یا سلطان احمدخان عثمانی سخت آشفته و خشمگین می‌شود، و به‌کشیشان اروپایی تغییر می‌کند و از اینکه پادشاهان مسیحی به‌قول خود عمل نمی‌کنند آنها را سرزنش می‌نماید. او دوگوه‌آ را برای بار سوم روانه اسپانیا می‌سازد و به‌اعتراضهایش در باره رنج سفر و دوری راه و وضع نامساعد مزاجی که داشته‌وقعی نمی‌نهد و می‌گوید: «من به‌کار بزرگی دست زده‌ام و اگر پنا باشد که به‌تنهایی در برابر ترکان دفاع کنم شکست خواهم خورد. مخصوصاً که تاتاران (یعنی ازبکان) نیز از طرف دیگر، ایران را تهدید می‌کنند.» این بار دنگیز بیگ کوچی روسلو و یک تاجر ارمنی به‌نام خواجه صفر را با پنجاه بار ابریشم همراه دوگوه‌آ می‌کند تا آنها را در اسپانیا بفرستند و باب تجارت ابریشم را که در انحصار شاه بود بازکنند.

سومین مسافرت آنتونی دوگوه‌آ از ایران به‌اسپانیا و بازگشت او در ۱۶۱۳ نه تنها موفقیت‌آمیز نبود بلکه دردهای زیادی نیز به‌همراه داشت. پس از بازگشت به‌اسر شاه‌عباس دنگیز بیگ را به‌گناه بسلوکی و آزار ملازمانی که با او بودند و تنی چند از آنها مسیحی شده بودند، در حضور کشیش پرتغالی مشله کرده به‌دار می‌آویزند و خود او را به‌جرم هدیه دادن پنجاه بار ابریشم به‌فیلیپ سوم، به‌عوض فروختن آنها بازداشت می‌کنند. دوگوه‌آ موفق به‌فرار از اصفهان به‌شیراز می‌شود، ولی گرفتار اساتیلیخان امیرالامرای فارس می‌گردد، ولی سرانجام

چون دستوری از شاهعباس نمی‌رسد به او اجازه داده می‌شود که روانه هرمز شود. دوگوه‌آ از هرمز، از راه زمینی، عازم ساحل مدیترانه می‌شود و به مقصد اسپانیا به کشتی می‌نشیند اما باز بخت یاری نمی‌کند و به دست دزدان دریایی الجزایری می‌افتد و مدت دو سال در اسارت آنها باقی می‌ماند تا بالاخره دولت اسپانیا با دادن فدییه او را آزاد می‌سازد. دوگوه‌آ در ۱۶۲۰ به وطن خویش بازمی‌گردد و سالهای آخر عمر را در صومعه‌ای بسر می‌برد.

دو کتاب از چند کتابی که دوگوه‌آ نوشته به فرانسسه ترجمه شده‌اند و آنها عبارتند از: تاریخ شرقی پیشرفت بزرگ مسیحیت (۱۶۰۹) گزارش جنگهای بزرگ و فتوحاتی که بوسیله شاهعباس پادشاه ایران علیه امپراطوران ترک، محمد دهمش، احمدانجام گرفته است (۱۶۴۶). کتاب اخیر حاوی قسمت اعظم شرح سفرهای اوست، و دوگوه‌آ به وصف حوادثی که اتفاق افتاده، وضع مردم، دربار ایران و غیره می‌پردازد. او نظری آگاه و دقیق است، و حتی بعضی اوقات که دچار اشتباهاتی می‌شود، باز هم نوشته او خالی از فایده نیست. مثلاً علت عزاداری ماه محرم را نمی‌داند و سردد است که آنرا جشن انگارد یا عزاداری؛ با این وجود وصفی جالب از آنچه دیده است می‌دهد. ولی بطور کلی اینگونه موارد در کتاب او کم است:

دایرانیان مراسمی دارند که به راسم عاشورا یا شامحسین معروف است، و مربوط به حسین پسر علی است. دوران این مراسم ده روز است و در این ده روز به هیچ کاری دست نمی‌زنند. ولی برهن دست معلوم نشد که این ده روز عید است یا عزا. زیرا دسته‌ای از مردم می‌خندند و می‌رقصند و می‌خوانند، برخی دیگر گریه و ناله می‌کنند... روزها نیز همچنان فریاد زنان در کویها می‌گردند و با نوای موزیک نوحه می‌خوانند. بعضی مسلحند و برخی بی‌سلاح، و قسمت بزرگی از مردم چماقهای پهنرنگهای مختلف به بلندی پنج یا شش قدم در دست دارند. غالباً دو دسته می‌شوند و با آن چماقها به جان یکدیگر می‌افتند، و چنان به سختی می‌زنند که معمولاً چند نفر می‌میرند. شاهعباس این زد و خورد را ممنوع ساخته و باقی تشریفات ده روزه را نگاه داشته است. زیرا اگر بخواید تمام عادات قدیم ملی را منسوخ کند کار دشواری است و ممکن است سبب خطراتی گردد... پیشاپیش دسته شترانی دیده می‌شد که بر پشت هر یک پارچه‌ای آبی‌رنگ افکنده و زنان و کودکانی را سوار کرده بودند. سرو روی زنان و کودکان زخمی و تیر خورده بود و گریان و نالان به نظر می‌رسیدند سپس جمعی مردان مسلح گنشتند که با تفنگ بر هوا تیر می‌انداختند و بعد از آنها چند تابوت گنشت. حاکم شهر (الله‌وردی خان) و سایر بزرگان دولت هم از دنبال ایشان می‌رفتند و همگی به مسجد بزرگ شیراز داخل شدند. در آنجا ملایی به منبر رفت و روضه خواند و همه گریستند... ۶۷

گرچه شاهعباس دستور داده بود که دوگوه‌آ در شیراز در توقیف باشد، ولی این خبر خیلی دیر

66. *Histoire orientale des grands progrès de la chrétienté:*

Relation des grandes guerres et victoires obtenues par le roi de Perse Chah Abbas, contre les empereurs de Turquie Mohamet et Achmet, son fils, Rouen 1646.

۶۷. سفرنامه آنتونیو دوگوه‌آ صفحات ۷۶-۷۵ نقل از زندگانی شاهعباس اول، ج ۳، ص ۹-۱۰.

به امامقلیخان رسید و شاه از آزادشدن کشیش پرتغالی فوقالعاده خشمناک و ناراحت گردید. امامقلیخان برای به دست آوردن دل شاه مصمم شد که پرتغالیان را از مواضع خود در ساحل مقابل جزیره هرمز بیرون براند. او در آخرین ماههای ۱۶۱۴ موفق به گرفتن بندر کوچکگمبرون (یا جرون) و ساحل رأس الخیمه و پیاده کردن قوا در جزیره قشم گردید. بدین ترتیب منبع آب آشامیدنی اهالی هرمز و پادگان پرتغالی قطع گردید. در ۱۶۱۵ قوای شاه عباس قلعه گمبرون را از خان لار گرفتند و سپاهیان که نایب السلطنه پرتغالی هند فرستاده بود دیر رسیدند و نتوانستند کاری از پیش ببرند. با از دست رفتن گمبرون پرتغالیان آخرین جای پای خود را در ساحل ایران از دست دادند.

مدتی پیش از این حوادث، فیلیپ سوم که سی خواست انحصار تجارت ابریشم ایران را برای اتباع پرتغالی خویش بگیرد، نجیب زاده ای اسپانیولی به نام دن گارسیدوس یلواوی فیکوهر^{۶۸} در ۱۶۱۴ روانه ایران ساخت. دن گارسیا در اکتبر همان سال به بندرگوا رسید ولی چون عمال پرتغالی آنجا با حکومت اسپانیا موافق نبودند سه سال او را نگاه داشتند و هر قدر سی توانستند در حقش کارشکنی کردند. سرانجام دن گارسیا در ۱۶۱۷ عازم هرمز شد و در آنجا نیز مواجه با مخالفت های ماسورین پرتغالی گردید. جانب اینکه اجداد او از پرتغال بودند، ولی پرتغالیان مقیم هند و جزیره هرمز با او مدارا نمی کردند. هیأت اسپانیولی از گمبرون عازم لاری شود و بعلت گرسی فوق العاده هوا اغلب مسافرت در شبها انجام می گیرد. حاکم لار با چهارصد سوار و با طبل و سرنا به استقبال دن گارسیا می آید و مردم با وجود چوب و چماق فرشان برای دیدن خارجیان سر و دست می شکنند. لار شهر زیبایی نبود ولی کاروانسراهای زیاد و تجارتی پر رونق داشت. بیابان بین لار و شیراز مثل بیابان بین گمبرون و لار لم یزرع و خشک نبود و مسافرین سی توانستند زیر سایه بته ها و درختان کوچک استراحت کنند. حاکم شیراز پیشوازی با شکوهتر از استقبال حاکم لاری کند: مردم زیادتری جمع می شوند و فرشان برای حفظ نظم بیشتر چوب و چماق خود را بکار می اندازند. دن گارسیا شیراز را شبیه والنسیا^{۶۹} و قرطبه می داند و می گوید باغهای اطراف آن فوق العاده زیباست، ولی داخل شهر محقر و کوچک هایش تنگ و کثیف است.

دن گارسیا چهار ماه در شیراز به انتظار دستور شاه عباس که در آن وقت در فرج آباد سازندگان بود می ماند و سپس عازم اصفهان می شود. از آنجا نیز به دستور شاه به پیش او به قزوین می رود. در سر راه شیراز به اصفهان، ویرانه های پرسپولیس حس اعجاب او را برمی انگیزد و با دقت و علاقه مندی زیاد به وصف جزئیات آن می پردازد. به عقیده دن گارسیا این ویرانه های با عظمت ساخته نسلی است غیر از ایرانیان و بابلیان که از میان رفته است. او پرسپولیس را (که نام محلیش چهل مناره بود) باشکوهتر از اهرام مصر و زیباتر از معابد یونانی می داند و می گوید در اینجا هنر و عظمت به وحدتی هیشگی رسیده است.

رسیدن به اصفهان، صدای آژارد عنده طبلها و سنجها و ازدحام بیحد مردم شبیه ورود هیئت به شیراز بود. دسته ای از زنان با حجاب سوار بر اسب بیرون آمده بودند و با وجود پوشینه بودن رویشان، سویشان بیرون بود که با سروریدها و جواهرات زیادی تزئین شده بود. ابقیه اصفهان نیز به استثنای مساجد پرشکوه آن و خاصه بناهای اطراف چهارباغ و چند کاروانسرا

68. Don Garcia de Silva y Figueroa

69. Valencia

تعریفی نداشت. شهری بود با کوجه های تنگ و پر پیچ و خم و بطور کلی به نظر، فقیر و بدبخت می رسید. باغات اطراف شهر زیبا بود ولی به زیبایی باغهای شیراز نمی رسید. جلو عالی قابو سرداران ایرانی به خاک می افتند، ولی اسپانیولیان این کار را دون شان خود دانسته فقط با برداشتن کلاه نسبت به شاه عباس احترام می نمایند.

کاشان شهری کوچک ولی دوست داشتنی بود. در اینجا دن گارسیا شرح جنگ بین گاوها را می دهد که در آن اکثر سکنه شهر از مرد و زن حاضر بودند. هیجان سردها به حدی بود که بدون دلیل به سرافعه و کنک کاری همدیگر برمی خاستند. و زنها با آنها کاری نداشتند، ولی با منتهای صدای خود داد و بیداد می کردند و جیغ می کشیدند. دن گارسیا می گوید جنگ گاوها در اکثر شهرها رایج است ولی بهتر و مشهورتر از همه در کاشان انجام می گیرد.

دن گارسیا در یکی از باغهای سلطنتی قزوین به نام باغ جنت در یک کلاه فرنگی، که میان استخر زیبایی بنا شده بود، به حضور شاه عباس می رسد و شرح مفصلی از طرز تقدیم پیشکشها و مهمانی بزرگی که به افتخار او داده می شود می دهد. ششصد نفر مستخدم برای بردن هدیه ها به خانه سفیر می آیند و هدیه ها گرچه زیاد و متنوع بود - از جواهرات مختلف و تفنگها گرفته تا وسایل نجاری و آهنکاری که شاه عباس در اوقات فراغت از آنها استفاده می کرد - باز بهر مستخدم قطعه ای نمی رسد. دن گارسیا که عادت به دربار پر تجمل اسپانیا و یا زرق و برق دربار نایب السلطنه پرتغالی هند داشت از دیدن شاه عباس در لباسهای بسیار ساده و بی پیرایه یکه می خورد و نمی تواند تصور کند که سلطانی مقتدر تا این حد به آداب و تشریفات و به وضع ظاهر خود بی توجه باشد. پیترو دلاواله سیاح مشهور ایتالیایی در این زمان در ایران بود و شرح آمدن سفیر اسپانیا و پذیرایی از او را به تفصیل می دهد. او نظری فوق العاده احترام آمیز نسبت به شاه عباس دارد و با واقع بینی بیشتری وضع ایران را وصف می نماید. دن گارسیا، که پیرمردی اشرافی از یکی از سهمترین خانواده های اسپانیایی بود، با غرور اشرافی و اروپایی خویش بطور کلی به دیده تحقیر به شرفیان می نگردد، و نه از غذای آنها خوشش می آید و نه آداب و رسوم دربار آنها را مطابق دربارهای اروپایی می یابد.

دن گارسیا در مسأوریت خویش موفقیتی به دست نمی آورد و شاه عباس با زیرکی خاصی که در مذاکرات سیاسی داشت او را یازی می دهد. مدتی او را معطل می کند تا نتیجه جنگ ایران با عثمانی معلوم شود و بعداً چون پا دولت اخیر صلح می کند نمی خواهد تعهدی علیه آن بکند. دن گارسیا چون پس از چند بار ملاقات نمی تواند با شاه عباس در باره مسائل مورد نظرش گفتگو کند، و می شنود که شاه قصد سفر آذربایجان را دارد، تصمیم می گیرد یک روز عصر در میدان قزوین که شاه اغلب آنجا می آمد به حضور او برسد. شاه عباس دن گارسیا را به یکی از باغهای سلطنتی دعوت می کند و بی آنکه به او مجال شکایت از دست درازی ایران به گمبرون و نواحی مجاورش را بدهد شروع به شکایت از رفتار پاپ و فیلیپ سوم در جنگ نکردن با عثمانی و تنها گذاشتن او می نماید. هر قدر دن گارسیا اصرار می کند که کشیتهای اسپانیولی جلو پیشرفت عثمانیان را می گیرند، شاه عباس بی گوید نه تنها عثمانی واقعی به اسپانیا نمی گذارد بلکه سفیر آن دولت در ایران نیز گفته است که تا کنون از وجود دولتی به نام اسپانیا در دنیا بی خبر بوده است. هر دفعه که موضوع صحبت به هرمز و نواحی اشغالی پرتغالی می رسد شاه عباس با سهارت زیاد

آنها عوض می‌کند و دم از علاقه‌مندی خود به دین عیسی می‌زند. در ضمن دستور می‌دهد که کشیش یکی از صوامع عیسویان با کتاب مقدسشان به نزد او آید و تا آمدن او موضوع صحبت را به نرفق بین شمشیرهای اسپانیولی و ایرانی می‌کشاند. به محض از درآمدن کشیش مذکور، شاه عباس او را در آغوش می‌گیرد و بوسه بر سر و رویش می‌زند، آنگاه کتاب مقدس را باز می‌کند و به علاقت اخلاص اشکش روان می‌شود. در حالی که دن گارسیا بخوبی می‌دانست که شاه حتی یک کلمه از آن را نمی‌توانست بخواند. همراهان سفیر تحت تأثیر دینداری شاه عباس قرار می‌گیرند و او نیز به ناچار شروع به تعریف از آن می‌کند، در حالی که می‌دید که درباریان ایرانی در باطن به ریش او می‌خندند.

هر وقت دن گارسیا می‌خواست در باره هر مز حرف بزند بلافاصله عشق شاه عباس به مسیحیت گل می‌کرد و از این مقوله داد سخن می‌داد. سفیر اسپانیا که از این تظاهر و حیل‌گری سخت برآشفته بود، به هرنحوی بود موفق می‌شود اختیار خود را از دست ندهد و چیزی نگویسد. شاه عباس محبت‌های زیادی نسبت به سفیر اسپانیا از خود نشان می‌دهد، و او نیز هر روز به میدان می‌رود تا بلکه موقعیتی پیش آید و مطالب اصلی خود را در میان گذارد. شاه او را بارها دعوت می‌کند و به سلامتی پادشاه و ملکه و ولیعهد اسپانیا شراب می‌نوشد ولی هر بار که موضوع هر مز پیش می‌آید با مهارت تمام صحبت را تغییر می‌دهد. سرانجام شاه عباس عازم آذربایجان می‌شود و از دن گارسیا که قصد ترک کردن ایران را داشت می‌خواهد که به اصفهان برود و استراحت کند و منتظر بازگشت او باشد.

دن گارسیا پس از مأموریت ناسوق خود روانه اسپانیا می‌گردد و در ۱۶۲۰ در نزدیکی جزایر آزور^{۷۰} فوت می‌کند. شرح سفر او که به صورت نامه نوشته شده بود در همین سال به لاتینی چاپ می‌شود،^{۷۱} و بعداً یکی از همراهانش چاپ منقحی از آن می‌کند،^{۷۲} و ترجمه فرانسوی آن در ۱۶۶۷ منتشر می‌شود.^{۷۳} این سفرنامه که بطور کامل دوباره در ۱۹۰۳ به اسپانیولی چاپ می‌شود به صورت یکی از سفرنامه‌های کلاسیک زبان اسپانیولی در آمده است و حاوی نکات بسیاری در باره زندگی مردم ایران در روزگار شاه عباس می‌باشد. دن گارسیا یکی از نویسندگانی است که در آغاز دوره تحقیقات علمی اروپا مسافرت کرده و نه تنها به آداب و رسوم مردم کشورهای دوردست بلکه نسبت به گیاهان، جانوران، و پدیده‌های طبیعی که در سر راه خود دیده علاقه‌مند است. گرچه او دیدی علمی ندارد اما هر چه را دیده به دقت شرح می‌دهد. مثلاً اغلب سر راه خود فیلهای مختلفی پیدا می‌کند و بعضی از آنها را همراه می‌برد تا به اسپانیا برساند. او دلیل علمی فسیل شدن جانوران را نمی‌داند ولی آنها را دقیقاً شرح می‌دهد.

در سالهای ۱۶۱۲ و ۱۶۱۵ و ۱۶۱۸ دسته‌ای از کشیهای پرتغالی در نزدیکی بندر سورت هندوستان از سفاین انگلیسی شکست خوردند و این کار به حیثیت پرتغال و اسپانیا صدمه زد. از سوی دیگر شاه عباس با دولت عثمانی صلح کرد و احتیاجی به اتحاد با پادشاه اسپانیا نداشت. در این ضمن، شرکت جدیدالتاسیس هند شرقی انگلیسیان خواهان خرید ابریشم ایران شده و به رقابت با

70. Azuroes 71. De rebus Persarum Epistola (1620)

72. Commentarios da Don Garcia de silva y Figueroa dor la Embajada que de la Porte del Rey de Espana Don Felipe III hizo al Rey xa Abbas de Persia.

73. Wicqlort, L'ambassade de Don Garcia de Figueroa en Perse.

پرتغالیان برخاسته بود. در بهار ۱۶۱۹ یک اسکادران نیرومند به فرماندهی افسری شجاع و فوق‌العاده بیرحم به نام روی فریره دوآندراده^{۲۴} به دستور فیلیپ سوم مأمور جلوگیری از فعالیت‌های انگلیسیان در خلیج فارس گردید. مبارزه سختی بین ناوهای پرتغالی و انگلیسی در نزدیکی جاسک روی داد و پیروزی بارزی نصیب انگلیسیها شد. در دسامبر ۱۶۲۱ نه کشتی انگلیسی از بندر سورت حرکت کردند و توانستند خود را به جاسک برسانند. اسماعیلیخان امیرالاسرای فارس، که از طرف شاه‌عباس مأموریت بیرون کردن پرتغالیان را داشت، از فرصت استفاده کرد و به آنها تکلیف نمود که متفقاً به مواضع پرتغالیان حمله کنند. (تکات عمده‌ای که انگلیسیان را به این کار تشویق کرد عبارت بود از: ۱) تقسیم عادلانه غنائم بین طرفین؛ ۲) قلعه هرمز به انگلیسیان تعلق می‌گرفت؛ ۳) و آنها می‌توانستند بدون پرداخت مالیات به تجارت در هرمز بپردازند؛ ۴) بعلاوه نصف مالیات گرفته شده از دیگر سوداگران بدانها تعلق می‌گرفت؛ ۵) اسرای مسیحی به انگلیسیان و مسلمانان به ایرانیان داده می‌شدند. ۶) اسماعیلیخان تمام آذوقه و مخارج کشتیهایی که در جنگ شرکت داشتند بعهده خود گرفت. پس از این مقدمات اولین اقدام مشترک ایرانیان و انگلیسیها اشغال قلعه پرتغالیان در منته‌الیه شرقی جزیره قشم بود. جزو اسرای که به دست ایرانیان افتادند یکی هم روی فریره بود که تحویل انگلیسیها گردید. در این جنگ دریانورد مشهور انگلیسی، ویلیام بافین، که در اکتشافات قطبی شهرت یافته بود و خلیج بافین را کشف کرده بود به قتل رسید. مرحله دوم، حمله به هرمز و گرفتن قلعه مشهور آن بود که پس از زد و خوردی شدید و بعلت کمی آذوقه و بروز مرض تسخیر می‌شود. پرتغالیان خود را از ترس انتقاد جوبی ایرانیان تسلیم انگلیسیها می‌کنند و تقاضا می‌نمایند که آنها را یا به مسقط یا به هندوستان بفرستند. اسماعیلیخان دستور می‌دهد شهر هرمز را آتش بزنند و سربازان ایرانی چنان دست به تاراج می‌زنند که چیزی عاید انگلیسیها نمی‌شود. بطور کلی ایرانیان به وعده‌های خود عمل نمی‌کنند، طوری که بعدها موقمی که دوباره از انگلیسیها درخواست می‌کنند به آنها در گرفتن مسقط یاری کنند، این درخواست مورد قبول واقع نمی‌شود.

پس از دست رفتن هرمز، پرتغالیان بندر مسقط را مرکز خود ساختند، ولی در اینجا دائماً در معرض حمله اعراب عمان بودند. آنها بعداً به بصره نیز دست یافتند و تا ۱۶۴۰ در آنجا با انگلیسیان رقابت می‌کردند. در ضمن چند بار در صدد بازگرفتن هرمز برآمدند و یکبار در ۱۶۲۵ حمله آنها توسط کشتیهای انگلیسی و هلندی دفع شد. از سوی دیگر شاه‌عباس در صدد گرفتن بندر مسقط از پرتغالیان بود و نیروی ایرانیان در ساحل عمان به فتوحات مختصری رسیدند. ولی چون روی فریره از زندان انگلیسیان گریخته و با کشتیهای پرتغالی به بنادر جاسک و گمبرون حمله می‌کرد، ایرانیان از مسقط چشم پوشیدند. پرتغالیان چون از گرفتن هرمز ناامید شدند سه سال بعد از شکست نهایی خود در هرمز با شاه‌عباس معاهده‌ی صاجی بستند و اجازه یافتند تا در بندر کنگ قلعه و تجارتخانه‌ای داشته باشند و در بحرین به صید سروارید بپردازند. تا ۱۶۵۰ این پیمان برقرار بود ولی چون در این سال پرتغالیان را اعراب از مسقط بیرون کردند، ایرانیان نیز از انجام تعهدات خود سر باز زدند و آخرین پایگاه امپراطوری پرتغال در خلیج فارس از میان رفت.

از دست رفتن هرمز یکی از ضربات سختی بود که بر پیکر امپراطوری استعماری پرتغال وارد آمد. نویسندگان زیادی جنگ هرمز را از نقطه نظرهای مختلف شرح داده‌اند. روی فریره که خود در جریان حوادث نقش مهمی داشته کتابی به نام توضیحات^{۷۶} دارد که بطرز جالب شرح داستان اسارت خود به دست انگلیسیان و فرار از زندان آنها را می‌دهد. او نویسنده دیگری که خود در جنگ شرکت داشته به نام لوسیان کوردیر و در اثر خویش به نام چگونه هرمز دست رفت^{۷۷}، به تفصیل زیاد مبارزات طرفین را توصیف می‌نماید، ولی بسیاری از حقایق را به صورت دیگری نشان می‌دهند.^{۷۸} گزارشهای ماسورین هند شرقی که خود شاهد عینی بودند نیز جالب است و دقیقترین آنها توسط ادوارد مونوکس، نماینده انگلستان مقیم ایران که در آن زمان در بندر میناب بود به اولیای شرکت نوشته شده است.^{۷۹} در ضمن سیاحتی چون سرتوماس هربرت و تاورنیه و پیترودلاواله شرح پدرفتاری و تبعیضات نژادی، و سختگیری پرتغالیان نسبت به مسلمانان، کشتار و بیرحمی ایرانیان را نسبت به اسرای پرتغالی می‌دهند. معذک که اغلب اینها خالی از اشتباه و سهو نیست. چهارمین دسته از منابع تاریخی این دوره مجموعه‌هایی است که در باره کارهای پرتغالیان در آسیا و آفریقا نوشته شده و از منابع مختلف، چون سفرنامه گزارش سفراء و غیره جمع‌آوری شده است. یکی از بهترین نمونه‌های این قبیل آثار کتاب بزرگ آسیای پرتغال تألیف فاریوسوسا می‌باشد که اطلاعات جامعی نه تنها در باره این جنگ بخصوص بلکه بطور کلی در باره مردم، آداب و رسوم و تاریخ مستعمرات آسیای پرتغال جمع آورده است.^{۸۰} بی‌مناسبت نیست که این شرح سفرنامه‌های پرتغالی و اسپانیولی در باره ایران را به وصفی از آخرین روزهای شهر مشهور هرمز به پایان آوریم که از ۱۶۲۵ به بعد ایرانیان به آن توجهی نکردند و به سرعت رو به ویرانی نهاد. شاه عباس دستور داده بود که هیچ بنای تازه‌ای در آن نکنند و فقط سیصد سرباز در آنجا به محافظت مشغول شوند. -توماس هربرت که پنج سال بعد از تسخیر هرمز، یعنی در سال ۱۶۲۷، آنجا را دیده شرحی تأسف‌آور از ویرانی آنجا را می‌دهد که روزگاری به گفته لویز کامونثس «چون نگینی بر تاج امپراطوری پرتغال می‌درخشیده است.» «در انتهای جزیره، خرابه‌های شهر معظمی است که پرتغالیها احداث کرده بودند حالا در تصرف یک پادشاه مسلمان است و هنوز باقی است. این شهر یک وقت بسیار بزرگ بوده است و عمارات وسیع و عالی داشته و چند دیر و کلیسا و یک بازار بزرگ هم در آنجا

5. Ruy Freyre's *Commentarios*, translated by C. R. Boxer.

6. Sanhar Lucion Cordeiro. *Como se gerdeu Ormuz*.

۷۶. این گفته C. R. Boxer در مقدمه کتاب فوق‌الذکر است. از یکی از بزرگترین محققین این دوره تاریخ پرتغال می‌باشد و کتابی نوشته است به نام:

the Portuguese Seaborne Empire (1415-1825) (Pelicon Books) 1973.

که حاصل ۳۰ سال کار و مطالعه بیش از چهار هزار نسخه چاپی و خطی است.

8. Edward Monnox, *India Office Correspondence*, Vol. VIII, No. 1032.

تمام این گزارش در آخر کتاب توضیحات روی فریره داده شده است.

۷۹. بعضی از اینگونه مجموعه‌ها از لحاظ تاریخ این دوره سائز اهمیت زیادی می‌باشند، مثل:

Suma Oriental نوشته Tomé Pires و *Décadas de Asia* نوشته João de Barros

در این باره رجوع کنید به:

Donald F. Lach, *Asia in the Making of Europe*, The University of Chicago Press, 1971, vol. I. pp. 181-217.

بوده است... این شهر بینوا امروزه اعتبار و عظمت گذشته خود را تماماً از دست داده است و ایرانیها دائماً چوب و سنگ عمارات آنجا را برای ساختمان گویبرون که در سه فرسخی آن واقع است می‌برند. خلاصه، این شهر مغروبه که امروز قابل تصرف و سکونت هم نیست در ده سال پیش زیباترین شهر مشرق زمین بشمار می‌رفته است.^{۸۰}

۸۰. سفرنامه قوماس هربرت، به نقل از خلیج فارس نوشته آرنولد ویلسن، ترجمه محمد مهدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۸۳.

فرنگ و فرنگی مآبی

هما ناطق

و رساله انتقادی «شیخ و شوخ»

در آغاز قرن گذشته فرنگ در ذهن مردم شرق تصویری است خیال‌انگیز و افسانه‌ای. در حقیقت سرزمین هزار و یکشب همانجاست. فرنگی است که چراغ علاءالدین را در دست گرفته و ثروتهای بیکران شرق را می‌جوید و می‌یابد و می‌برد. چوب جادو نیز که بهره‌چرخ خورد خانی گسترده می‌گردد در چنگ اوست. مگر نه اینکه: «تجارت او را ثروتمندتر می‌کند، کار او را سیراب‌تر می‌نماید، و فکر او را دورتر می‌برد؟»^۱ سندباد بحری است و با دنیای کوتوله‌ها در جنگ.

سرمشقی است اجتناب‌ناپذیر. نام او ورد زبان است و گفتار و کردارش مرجع تقلید. قضاوت و داوری اوست که تعیین‌کننده و معیار همه ارزشهاست. پیرایون او را هاله‌ای از احترام فرا گرفته و آوازه شهرت و معلوماتش همه جا پیچیده است. مردم عادی نیز چهره‌ای از فرنگی ساخته‌اند لیکن از آنجا که مسائل و مشکلاتشان با سایرین یکسان نیست، فرنگی بیچارگان نیز با فرنگی روشنفکران و رجال متفاوت است، و درمانی که از او طلب می‌کنند درمان دردهای دیگری است که با قانون و امتیاز و راه‌آهن و بانک فرق دارد به مثل آنان نیاز به دوا و طبیب دارند و تا مدت‌ها هر اروپائیی که به ایران می‌آمد، چون نقش جادویی داشت و چاره هر دردی را می‌دانست بعنوان طبیب تلقی می‌شد. بسیاریند مسافرانی که طبابت اجباری کرده‌اند. فریزر می‌نویسد: در ایوانکی در دهی که سوزل کرده بود همه مردم ده آمده بودند و از او درمان دردهای خود را می‌خواستند و بنظر آنان فرنگی کسی بوده که می‌توانست کور را بینا کند، لاغر را چاقی بخشد و جذامی را مداوا نماید.^۲ بقول دیگری فرنگیها مجبور بودند همواره مقداری قرص با خود همراه داشته باشند تا برای هر دردی همان قرص را تجویز

1. A. Laroui: «L'idéologie arabe Contemporaine» Paris 1970. p 52

2. J. B. Fraser: «A Journey into Khorasan». London 1828. P 289.